

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

شناخت محیط - تدوین هدف و سیاست

چکیده

بدنبال شناخت محیط در بخشها و موضوعات گفته شده زمان تدوین اهداف و سیاستها فرا میرسد .

چنانکه قبلا گفته شده است اهداف نشات گرفته از حکمت نظری و سیاستها نشات گرفته از حکمت عملی میباشند

بدان معنی که هدف مکان و مقصد را ترسیم مینماید و سیاست راه و رسیدن به آن را نشان میدهد . هدف کجا هستیم و کجا

میخواهیم باشیم هست و سیاست چگونگی رسیدن به هدف

بنابراین از همه اطلاعات در بخشهای سرمایه انسانی ، عالم طبیعت، عالم غیب و آینده نگری بایستی استفاده نمود تا هدف و سیاست

شایسته را تعیین کرد .

کلمات کلیدی

سیاست، هدف، مقاومت، بازدارندگی، دفاع مقدس، مصلحت

سیاست گذاری

ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، مستحضرید رسول «بما انه رسول» همان احکام الهی را ذکر می کند؛

اما یک سلسله حکم‌هایی را که ذات اقدس الهی به رسول «بما انه رسول» مدیر جامعه هست، قائد جامعه هست، سرپرست جامعه

هست، ولیّ جامعه هست، به او دستور می دهد که فلان جا مبارزه کنید، فلان جا صلح کنید، فلان جا بجنگید، فلان جا جزیه بگیرید،

فلان جا اسیر بگیرید. اینها احکامی است که خدای سبحان از راه حدیث قدسی یا از راه روایات به خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و

سلم) می فرماید، چون هیچ ممکن نیست که پیامبر از طرف خودش بفرماید، چون فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ

اللَّهَ﴾. [۱۸] رسول «بما انه رسول» هیچ حرفی ندارد مگر پیام الهی، ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ بعد هم در سوره مبارکه

«احزاب» که فرمود: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ﴾، [۱۹] خود پیغمبر هم این آیات را جمع بندی کرده در جریان غدیر فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» [۲۰] همین طور است. من که از طرف خودم ندارم، اگر ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾، پس «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» او هم از من دارد، از خودش ندارد - معاذالله - که. این نشانه آن است که

حکمی که اینها دارند از طرف خداست؛ منتها گاهی به صورت آیه است، گاهی به صورت حدیث قدسی است، گاهی به صورت روایت است که همه «من الله سبحانه و تعالی» است؛ لذا فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ﴾، یک؛ ﴿وَرَسُولُهُ﴾، دو؛ رسول را در غیر قرآن، چون در خود قرآن که همان حرف خداست؛ اما اگر حدیث قدسی بود، فرمایش دیگری بود، فرمود شما در جریان قصه تبوک که فلان کس نگویید جوان است، این فرمانده لشکر است بروید در جریان قصه تبوک او را تنها نگذارید، این حرف در حقیقت حرف الهی است. فرمود: ﴿كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، اقوامی بودند در برابر انبیایشان مقاومت کردند به ذلت افتادند، چون یک حقیقت است که گاهی به صورت موسی، گاهی به صورت عیسی (سلام الله علیهما)، گاهی آن مهیمن اینها که ﴿وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾ [۲۱] به صورت قرآن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ظهور می کند. یک واقعیت است به این صورت در می آید. اگر کسی در برابر انبیای قبلی می ایستاد به ذلت مبتلا می شد، شما اگر در برابر پیامبر قرار بگیرید به ذلت می افتید، ﴿أَنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾. قسمت ۳/مجادله/تسنیم

کید، مکر، سیاست

برنامه ریزی پنهانی را می گویند «کید»، «مکر». ذاتاً کید و مکر بد نیست، تا آن آیه‌ای که دارد ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ [۲] بگوییم این باید توجیه بشود! مکر، کید، ذاتاً بد نیست، حيله ذاتاً بد نیست؛ «حيله»؛ یعنی انسان یک برنامه ریزی بکند که بین آن شخص و آن هدف، حائل و مانع بشود، این ذاتاً بد نیست. اگر کسی برنامه ریزی او این باشد که بین شخص و هدف خیر او حائل بشود، این حيله بد است، این کید بد است و این مکر بد است و اگر برنامه ریزی بکند که این شخص نتواند به حق آسیب برساند، این کید خوب است، این مکر خوب است، این حيله خوب است. «حائل»؛ یعنی مانع، «حيله»؛ یعنی مانع ایجاد کردن، حيلوله کردند، پس کید، مکر، حيله ذاتاً قبیح نیست؛ منتها حالا چون کاربرد خیلی اش در موارد قبیح است، ممکن است قبح داشته باشد. فرمود اینها کید می کنند مکر دارند، ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ است. اینجا فرمود اینها می خواهند کید بکنند، در حقیقت اینها مکید هستند؛ یعنی کید اینها دامنگیر اینها می شود، چون ﴿عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ﴾ [۳] منتها به جای اینکه ضمیر بیاورد، اسم ظاهر ذکر کرد تا علت آن معلوم بشود وگرنه نظم ادبی اقتضا می کرد که به ضمیر بسنده کند بفرماید: «أم یریدون کیدا فهم المکیدون»؛ اما فرمود: ﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴾. این تعلیق حکم به وصف؛ یعنی اینها چون کافر می باشند، تحت کید هستند. قسمت

. فرمود این پیامبر شما با دو ویژگی آمده: یکی اینکه هم هدف را می‌داند که چیست، هم اینکه راه را بلد است. کسانی به مقصد می‌رسند که هدفمند باشند اولاً، و راه‌شناس باشند ثانیاً. این گروه می‌شوند متمدن، می‌شوند عقلانی و مانند آن. آن دو خطری که شما را تهدید می‌کرد، نه می‌گذاشت شما هدفمند باشید، نه می‌گذاشت شما راه‌شناس باشید. فرق اساسی ضلالت و غوایت این است: ضال آن کسی است که راه نمی‌داند، غاوی آن کسی است که هدف ندارد، کجا برود؟ کجایی است؟ چه کار می‌خواهد بکند؟ ابلیس این دو تا دام را در مسیر زندگی جامعه قرار داده است که ﴿وَلَا ضَلَّيْنَهُمْ﴾ [۱۷] و ﴿وَلَا غَوَّيْنَهُمْ﴾ [۱۸] این ﴿لَا مَنِّيْنَهُمْ﴾ [۱۹] و ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [۲۰] همه اینها مقدمه است برای این دو خطر: یکی اینکه من اینها را از راه به در می‌برم؛ دیگر اینکه اول نمی‌گذارم که اینها هدفمند بشوند، بدانند کجا می‌خواهند بروند. اگر هم تازه هدف را تشخیص بدهند من نمی‌گذارم راه را ادامه بدهند. آن بیراهه رفتن را می‌گویند ضلالت، بی‌مقصد بودن را می‌گویند غوایت. بعضی‌ها اصلاً نمی‌دانند که برای چه خلق شدند و چه کار می‌خواهند بکنند؟ اینها غاوی‌اند؛ یعنی بی‌هدف هستند. برخی‌ها هدف دارند، ولی نمی‌دانند راه کجاست و از چه راهی می‌خواهند به مقصد برسند. خدای سبحان سوگند یاد کرد که وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) هم هدف را می‌شناسد و هدفی است و هم راه را می‌داند و طی طریق می‌کند، ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ﴾، پس راه را بلد است، ﴿وَمَا غَوَى﴾ هدف دارد. اگر رهبری هدفمند باشد، راه‌شناس باشد، راهرو باشد، راهنما باشد، باید از او پیروی کرد. با سوگند این دو اصل را تثبیت کرده است: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى﴾. قسمت ۱/نجم/تسنیم

﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾، فاعل مطلق اوست، هادی مطلق اوست، رهبری به اهداف مطلق به دست اوست. فرعون آن اولی را منکر بود، دومی را گفت از بحث ما بیرون است، ما اشیا و اشخاص را به مقصدشان راهنمایی می‌کنیم همین! پس این دینی که فرعون می‌گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾، نه یعنی دین الهی، این همان قانونی بود که خودش داعیه ربوبیت داشت. اینکه می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [۱۴] یک؛ ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [۱۵] دو؛ معنایش آن اولی و دومی که نبود، معنایش این نبود که من این جهان را خلق کردم یا انسان را خلق کردم، معنایش این نبود که ساختار درونی اشیا را من آفریدم این را که نمی‌گوید، می‌گوید این شیء برای چه چیزی یافت شده است را من باید بگویم همین! این داعیه ربوبی است، همین داعیه الآن شما ببینید در استکبار غرب هم هست، حالا نظام سوسیال شرق که - معاذالله - بالصراحه منکر همه چیز است، این غرب که می‌گوید ما حقوق بشر تنظیم می‌کنیم، ما جریان هوای سالم را تنظیم می‌کنیم، ما نظام سرمایه‌داری را تنظیم می‌کنیم همین است. این داعیه ربوبیت داشتن است، اختلاف تنها در مسائل سیاسی و زمینی و خاکی و هوایی و اینها نیست، آن صریحاً می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾، اینها

صریحاً نمی‌گویند: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾، می‌گویند قانون را ما باید تنظیم بکنیم، شما صدر و ساق این حقوق بشرِ غرب را ملاحظه کنید همین از آن در می‌آید؛ یعنی عدل به معنای «وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ» هست، معنای عدل را قبول دارند؛ اما می‌گویند جای اشیا را ما باید مشخص بکنیم، جای اشخاص را ما باید معین بکنیم. این غیر از ادعای ربوبیت ادعای دیگری نیست؛ لذا وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد خدایا! من با چنین کشوری، با چنین مرامی، با چنین قدرتی، با چنین مدعی ربوبیتی روبه‌رو هستم، تنها از من بر نمی‌آید. اگر خدای سبحان فرمود: ﴿اٰذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ﴾. عرض کرد که پروردگارا! ﴿وَاجْعَلْ لِيْ وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِ * هَارُوْنَ اَخِي * اَشَدُّ بِهٖ اُزْرٰی﴾، فرمود: ﴿قَدْ اُوْتِيْتَ سُوْلَكَ يَا مُوسٰی﴾، این است که بیش از صد بار نام مبارک موسی آمد، برای اینکه حرف موسای کلیم حرف روز است؛ یعنی فرعون‌ها همین حرف را می‌زنند که فرعون موسای کلیم گفته بود. ما منبع داریم می‌گوییم منبع ما یعنی کتاب و سنت که مبانی را از این منابع می‌گیریم، موادّ فقهی‌مان را از این مبانی می‌گیریم. یک فقیه که می‌خواهد استنباط کند دست او پر است، مبانی او را در کتاب اصول مشخص کرده، منابعش را در کلام مشخص کرده، آن وحی الهی است که منبع استنباط مبانی است، این مبانی است که ابزار استنباط موادّ فقهی است، یک فقیه اسلامی دست او پر است؛ اما آنها منبع ندارند، منبع را خودشان می‌دانند؛ یعنی ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾؛ کسی یک کار بد اخلاقی دارد می‌کند مثل قوم لوط، آن حرف دیگری است آن یک کار حیوانی هم نیست، چون در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید که هیچ کلب مذکری با کلب مذکر آمیزش پیدا نکرد، نه خوک‌ها این طورند، نه خرس‌ها این طورند، نه کلاب این طورند، این است که فرمود: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، [۱۶] سرّش همین است. کسی آزمایش نکرد که این کلاب، این خنازیر مذکرها با مذکرها جمع بشوند. این فقط انسان است که «اضل من الحيوان» این کار را انجام می‌دهد. آنها یک سلسله ردایل اخلاقی بود؛ اما جریان فرعون این ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ او نه یعنی در مسائل اعتقادی، در مسائل اعتقادی که خودش بت پرست بود. اینکه از طور باید موسای کلیم بیاید، با آن عصا بیاید، با آن ید بیضا بیاید، با آن معجزات فراوان بیاید، بگوید: ﴿اٰذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰی﴾؛ لذا در این بخش فرمود: ﴿وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ﴾، پس اینکه سبک این «جاء» که مربوط به قصه حضرت کلیم است، با قوم ثمود فرق کرد، با قوم عاد فرق کرد، با قوم نوح فرق کرد، برای اینکه گرفتار یک ربّ مجسم بود، با او باید مبارزه بکند و الآن هم ما گرفتار ارباب مجسم هستیم، آنها می‌گویند حقوق بشر را ما باید تنظیم بکنیم، اگر یمن این طور شد، حقوق بشر آسیب ندید، فلسطین اگر آن طور شد حقوق بشر آسیب دید. این معنای ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ است. ما گرفتار یک چنین وضع کنونی هستیم؛ یعنی گرفتار فرعون هستیم، البته لوازم سیئه فراوانی هم به همراه دارد. فرمود: ﴿وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ﴾، این «نذر» که تکرار شد یا جمع نذیر است یا جمع انذار است که چند بار گذشت. در قصه‌های دیگر فرمود اینها خیلی مجهز بودند، اینکه به موسای کلیم می‌گفت: ﴿اِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُوْنَ بِكَ لِيَقْتُلُوْكَ﴾ [۱۷] برای همین است، اینها مجلس شورا

داشتند. «مُؤْتَمَرٌ»؛ یعنی مجلس مشورت. ﴿وَأْتِمِرُوا بَيْنَكُمْ﴾ [۱۸۱] که در قرآن آمده یعنی مشورت کنید. «مُؤْتَمَرٌ»؛ یعنی مجلس مشورتی. فرعون یک مجلس شورایی داشت که ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ﴾ برای مرگ و کشتن تو ای موسای کلیم، از این شهر فرار بکن! او با داشتن قارون و هامان خودش هم که در قدرت مرکزی بود، مصر را اداره می‌کردند. در سوره مبارکه «غافر» به این صورت آمده: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾، این گونه از معجزات را ذات اقدس الهی کمتر به مردم نشان داده است ﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ﴾، در عین حال که خود فرعون قدرت مرکزی مسائل سیاسی اقتصادی بود، هامان را برای مسائل زیرکی و سیاسی و امثال آن می‌خواست، قارون را هم برای مسائل اقتصادی. در سوره مبارکه «عنکبوت» هم با یک تعبیر دیگری از این مثلث مشنوم نام می‌برد؛ آیه ۳۹ سوره مبارکه «عنکبوت» این است که ﴿وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ﴾، یعنی در سوره مبارکه «عنکبوت» نام نحس فرعون را در وسط ذکر کرد، سبق و لحوقش را با آن دو ضلع مثلث دیگر ذکر کردند: ﴿وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ﴾ که اینها کشور مصر را داشتند اداره می‌کردند، آن وقت برهان وجود مبارک موسای کلیم این است که برای شما مسلم شد. ممکن است کسی حق برای او صد درصد روشن بشود؛ اما عمل نکند. این بارها به عرض شما رسید که این خطر همه ما را تهدید می‌کند؛ یعنی بحث‌های فرهنگی، علمی و اعتقادی و دانشوری ما کاملاً از بحث اجرا جداست. همان طوری که ما چشم و گوش داریم برای دیدن و شنیدن، دست و پای داریم برای حرکت و کار، ممکن است چشم و گوش سالم باشد دست و پا ویلچری و بیمار، حوزه و دانشگاه هم - معاذالله - ممکن است همین طور باشد؛ یعنی خوب می‌فهمند، خوب سخنرانی می‌کنند، خوب درس می‌گویند، خوب کتاب می‌نویسند. اما این بخش اندیشه هیچ کاری به بخش انگیزه ندارد. این که می‌گوییم هیچ با اینکه صدها کار عمیق با هم پیوند خورده. یک چشم پزشک حاذق وقتی ببیند فلان پرده رقیق، گرفتار آب مروارید است می‌گوید هیچ ارتباطی با آن پرده کناری ندارد، با اینکه صدها کار را باهم انجام می‌دهند یا یک جراح ماهر قلب وقتی می‌خواهد آن رگ بسته را عمل کند می‌گوید هیچ ارتباطی با آن رگ بعدی ندارد با اینکه صدها کار را اینها مشترک انجام می‌دهند. اینکه می‌گوییم هیچ بین دانش و اندیشه و انگیزه ربط نیست صدها کار را باهم انجام می‌دهند اما در آن تحلیل نهایی و دقیق باید بگوییم هیچ ارتباطی بین عقل عملی و عقل نظری نیست؛ لذا ما عالمی داریم صد درصد مسئله برای او روشن است و صد درصد بیراهه می‌رود، چرا؟ برای اینکه علم عمل نمی‌کند، آنکه عمل می‌کند عقل عملی است که حضرت فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [۱۸۹] همان طوری که در مثل بین چشم و گوش که کار ادراکی دارند و دست و پا که کار تحریکی دارند هیچ رابطه‌ای نیست، با اینکه صدها کار را با هم انجام می‌دهند، هر چه چشم و گوش می‌بیند و می‌فهمد دست و پا اطاعت می‌کنند؛ اما کسی که ویلچری است، دست و پای او فلج است، این شخص مار را می‌بیند، عقرب را می‌بیند؛ اما فرار نمی‌کند، برای اینکه چشم و گوش فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند که فلج است. ما به این آدمی که چشم و گوش او سالم است دست و پای او ویلچری است، به او

عینک بدهیم ذره‌بین بدهیم، دوربین بدهیم، تلسکوپ بدهیم، میکروسکوپ بدهیم فایده ندارد، مدام آیه بخوانیم، مدام روایت بخوانیم، او خودش اینها را خوانده کتاب هم نوشته، سرش این است که عقل نظر فقط می‌فهمد با فهم که کار اصلی حوزه و دانشگاه است جامعه اصلاح نمی‌شود، با آن عقل عمل که بیان نورانی است «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، او فلج است، این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود عقل اگر از اسارت بیرون بیاید حرف مرا امضا می‌کند: «شَهْدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أُسْرِ الْهُوَى»؛ [۲۰] یعنی از اسارت هوی هم می‌رود. وجود مبارک موسای کلیم فرمود مشکل توی فرعون همین است، صد درصد برای تو روشن شد، ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا﴾، [۲۱] این «الف» و «سین» و «تاء» برای تأکید مطلب است، نه برای تسویف. یعنی تو که صد درصد یقین داری، ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ در آیه دیگر فرمود فرعون! ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾؛ [۲۲] برای تو مسلم شد که این عصا معجزه است، سحر نیست، این ید معجزه است، سحر نیست چرا ایمان نمی‌آوری؟ این است که ذات اقدس الهی جریان موسای کلیم را با جریان انبیای دیگر فرق گذاشته، سرش این است که قوم آنها یعنی قوم حضرت نوح، قوم حضرت هود، قوم حضرت صالح آنها اشراری بودند؛ اما داعیه ربوبیت به این صورت داشته باشند نبود و معنای داعیه ربوبیت فرعون همین است که غرب امروز می‌گوید، نه بیش از این. این حقوق بشر را می‌نویسند، موادی دارند، کمیسیون‌های فرعی دارند این درست است، این مواد از این مبانی گرفته می‌شود درست است؛ اما این مبانی را از چه چیزی می‌گیرند؟ منبع ندارند که بگیرند، منبعشان همان خودشان هستند. همان مشکلی که موسای کلیم داشت، امروز ما گرفتار همین حقوق بشر غرب هستیم، آنها می‌گویند آنچه ما می‌فهمیم حق است همین! و آنچه ما می‌فهمیم دین است؛ لذا قرآن کریم در این بخش‌های مکرر فرمود این مثلثی که اینها تشکیل دادند قارون و فرعون و هامان چه در سوره مبارکه «عنکبوت»، چه در سوره مبارکه «غافر»، چه در سایر سوره می‌فرماید خطرشان این گونه است اینها یک اجتماع کاذب خطرناک داخلی و خارجی تعبیه کردند برای از بین بردن جریان وحی موسای کلیم. قسمت ۱۰/قمر/تسنیم

آیه فرمود: ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ﴾؛ سبقت بگیرید! بکوشید قبل از دیگران به بهشت بروید! بکوشید که این گوی سبقت را شما ببرید. سبقت بعد از سرعت است و سرعت بعد از حرکت است و حرکت بعد از معرفت است. اول انسان باید بداند که در چه مقطع است، بعد از فهمیدن و معرفت، راه را طی کند، بعد از شروع به حرکت و هجرت از مبدأ بکوشد که این راه به سرعت بپیمايد، بعد از سرعت بکوشد که از دیگران سبقت بگیرد و بعد از اینکه سبقت گرفت، دیگران را هم دریابد به مقام امامت برسد. اینها مراحل پنج‌گانه‌ای است که قدم به قدم قرآن کریم انسان را به این مراحل آشنا می‌کند و امر می‌کند. اما آن قدم اول را فرمود یک سلسله امور رجز است و رجز است و پلیدی است از هر رجز و رجز و ناپاکی هجرت کنید: ﴿وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ﴾؛ [۱۰] این هجرت

همیشه است، چه اینکه جهاد همیشه است. فرمود از پلیدی و ناپاکی مهاجرت کنید پرهیز کنید دوری کنید این نقطه آغاز کمال است کسی که بخواهد کامل بشود اول باید از پلیدی‌های و ناپاکی‌ها بگذرد آن آلودگی‌هایی که در درون او است؛ اگر متکبر است از آن هجرت کند، اگر آزمند است و حریص است از آن هجرت کند، اگر حسود است از آن هجرت کند و اگر گرفتار دیگر رذایل نفسانی است از آن هجرت کند از آنها بپرهیزد، این ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ و این معرفت می‌خواهد.

بیانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) رسیده است که «مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ» [۱۱] هیچ حرکت و تلاشی نیست مگر بعد از شناخت و معرفت، انسان بداند که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است از چه چیزی بگریزد و به سوی چه چیزی بشتابد. بیان معروف امیر المؤمنین (علیه السلام) این است که «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرْمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَ إِلَى آيِنٍ» [۱۲] خدا انسانی را رحمت کند که اصول دینش را بشناسد هم آغاز هستی‌اش را بداند، هم پایان هستی‌اش را بفهمد، هم این بین راه را درک کند. اصول دین که از سه اصل بیشتر نیست. انسان مبدی دارد که مانند دیگران موجودات از آن مبدأ خلق شده است. معادی دارد که مانند دیگر موجودات به سوی آن معاد و پایان می‌رود و چون مبدی دارد و معادی دارد راهی دارد. ممکن نیست بین آغاز و انجام مسیر نباشد. آن مسیری که از آغاز شروع می‌شود و به انجام ختم می‌شود مسیر وحی است و رسالت است و نبوت است و دین؛ لذا اصول دین نه بیش از سه تا خواهد بود نه کمتر از سه تا توحید است و نبوت است و معاد، نه کمتر از سه تا است نه بیشتر از سه تا است. انسان از مبدی خلق شد و به معادی می‌رسد و یک راهی را باید طی کند. حضرت فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرْمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ» که از کجا شروع شده، «وَ فِي آيِنٍ» در چه مسیری است در چه دینی است، «وَ إِلَى آيِنٍ» به کدام مقصد می‌رود؛ این ناظر به اصول سه‌گانه دین است.

بنابراین هیچ حرکتی نیست مگر بعد از معرفت. وقتی قرآن کریم ما را به هجرت از پلیدی و ناپاکی می‌دارد هم پلید را به ما می‌گوید بشناسید، هم طیب را به ما می‌گوید بشناسید، هم می‌گوید از پلید هجرت کنید و به سوی طیب قصد کنید و آهنگ طیب کنید، این مقام اول و قدم اول که قدم هجرت است. فرمود این راه را که قدم اول معرفت است، قدم دوم هجرت و حرکت، این راه را که دارید می‌روید لنگان لنگان نروید ﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [۱۳] این را در سوره «آل عمران» فرمود که شما با سرعت این راه طی کنید. این طور نیست که در راه خیر اگر کسی سریع بود آسیب ببیند یا آسیب برساند، چون در راه خیر هیچ تزامنی نیست تمام درگیری‌ها و تزامم در متاع غرور است والا در معنویت هیچ تزامم نیست؛ لذا هیچ یک از انبیا با دیگر پیامبر درگیری نداشته هیچ ولی‌ای با دیگر اولیای الهی تزامم ندارد. در راه خیر هرگز درگیری و تزامم نیست. هر جا درگیری است سخن از متاع غرور است محدوده زد و خورد و اختلاف، محدوده متاع غرور است یا هر دو باطل‌اند یا یکی باطل و دیگری حق، اگر هر دو حق باشند ممکن

نیست درگیر و مزاحم هم باشند؛ لذا فرمود: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ﴾؛ در این راه سرعت بگیرید! این مرحله سوم. وقتی سرعت به کمال رسید به ما می‌فرماید به این اکتفا نکنید در کارهای خیر مانند دیگر خیرها هستید، بلکه بکوشید از آنها هم جلو بزنید ﴿سَابِقُوا﴾؛ یعنی سبقت بگیرید مسابقه بدهید ببینید چه کسی برنده می‌شود بکوشید که شما برنده بشوید، زیرا نه جلو افتادن در کارهای خیر نقص است و نه جلو افتادن مانعی دارد ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ﴾ وقتی که گوی سبقت را ربودید از دیگران جلو زدید و همه را کنار زدید به فکر همه باشید، بگویید: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [۱۴] از خدا بخواهید که امام مردم و امام مردم باشید که مردم شما را ببینند و همراه شما با شما حرکت کنند، به فکر دیگران باشید. اصولاً کسی که سابق شد امام خواهد بود. کسی که جلو رفت به فکر دیگران خواهد بود. یکی از فضایل آن است که انسان به فکر دیگران باشد. یکی از فضایل آن است که انسان نعمت الهی را به دیگران هم برساند. ممکن نیست کسی به کمال برسد و بگوید کمالی که من تحصیل کردم برای خود من است کاری به دیگران ندارم، خود آن کمال، احساس مسئولیت را به همراه دارد؛ لذا مرحله پنجم مرحله امامت است که از این مقام تعبیر شده به ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾. قسمت ۱۵/حدید/تسنیم

قوانین و قواعد بین المللی

هر کسی معامله کرد باید پول صاحب کالا را بدهد، اجاره کرد باید پول اجیر را بدهد، یا تعهدی سپرد باید به عهد خود عمل کند، اینها جزء قواعد بین المللی انسان است، دیگر اختصاصی به شرق و غرب و مسلمان و کافر و مسیحی و ترسا و یهودی ندارد! رعایت عهد و پیمان و وفای به عهد جزء قوانین بین المللی انسانیت است، در هر جایی که باشد! این بخش از آیات سوره مبارکه «توبه» این است که سخن در این نیست که اینها کافر، مشرک و ملحد هستند، این بحث خودشان است؛ اما سخن در این است که اینها قوانین بین المللی و انسانی را رعایت نمی‌کنند! اینها هیچ تفاهم‌نامه، هیچ عهدنامه، هیچ میثاق بین الملل و هیچ امضایی را محترم نمی‌شمارند، ما با اینها چگونه می‌توانیم زندگی کنیم؟! این آیات را ملاحظه فرمایید - از آیه هفت به بعد سوره مبارکه «توبه» - فرمود: ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا عَلَيْكُمْ إِلَّا وَالًا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ * اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فُصِدُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَالًا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾، [۱۰] بعد می‌فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛ [۱۱] یعنی شما تعهد می‌سپارید و امضا می‌کنید، گوش نمی‌دهند! میثاق می‌بندید، عمل نمی‌کنند! قرارداد می‌کنید، امضا نمی‌کنند! اینها نه چون ایمان ندارند و کافر هستند عمل نمی‌کنند، چون می‌شود با کافر هم کنار آمد! سر اینکه می‌گوییم با اینها مبارزه کنید، نه برای این است که «إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ» و اینها کافر هستند، بلکه ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾؛ اینها یمین، سوگند، میثاق، قطع‌نامه و امضا، هیچ چیزی را

رعایت نمی‌کنند! چگونه می‌خواهید با اینها زندگی کنید؟ قرارداد می‌بندید، عمل نمی‌کنند! پیمان می‌بندید، عمل نمی‌کنند! یمین و سوگند و میثاق کنوانسیون بین‌المللی است، عمل نمی‌کنند! با اینها چگونه می‌خواهید زندگی کنید؟ نه چون «لَا إِيمَانَ لَهُمْ»، چون ﴿لَا إِيمَانَ لَهُمْ﴾! به هر حال شما می‌خواهید زندگی کنید، باید اسلحه را از دست اینها بگیرید و از جنگ، اسلحه را زمین بگذارید! ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ﴾، «إِلَّا» یعنی تعهد، تعهد امضا، کنوانسیون و میثاق، به هر حال قراردادی بشرها با هم دارند! در جاهلیت مگر این همه مشرکین با هم قرارداد نداشتند؟ «حلف الفصول» [۱۲] نبود؟ پیمان صلح می‌بستند برای مدتی، بعد می‌جنگیدند. به هر حال اصل قرارداد، میثاق و پیمان و تعهد و اینها بود، فرمود اینها با خودشان چنین روابطی را قبول دارند؛ ولی با مسلمان‌ها ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾ چرا؟ چون ﴿إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ﴾، شما با اینها چگونه می‌خواهید زندگی کنید؟ در یک شهر هم زندگی می‌کنید، قرارداد هم می‌بندید و چیزی به اینها می‌فروشید؛ اما حاضر نیستند بدهند! امضا می‌کنید و امضا هم می‌کنند، حاضر نیستند عمل بکنند! کدام درنده است که شما مقداری به او محبت بکنید و او باز دوباره حمله بکند؟! فرمود اینها ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً﴾؛ نه به امضا، نه به قطع‌نامه، نه به تعهد، نه به کنوانسیون، نه به میثاق، هیچ چیزی را عمل نمی‌کنند! پرسش: حضرت استاد! یک سوال بسیار مهم اینجا مطرح است که شما چند روزی است که پیرامون اصالت «حق» صحبت می‌کنید، باطل وجودی طفیلی است، طبق آیه که می‌فرماید: ﴿أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾، از نظر جوامع تاریخی اکثراً فاسق بودند، پس نقش ائمه(علیهم السلام) چه می‌شود؟! پاسخ: الآن چهار تا حرف حق که در جهان هست به برکت همین انبیاست! مظلوم زیاد است نه ظالم! این خیلی فرق است! آدم محروم زیاد است، نه آدم قاتل! آدم قاتل چند نفر هستند؛ منتها گروه فراوانی زیر پوشش ظلم هستند، نه اینکه ظالم‌ها زیادند. اگر همین مظلوم‌ها ﴿إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ﴾ بشود، ﴿يَنْصُرْكُمْ﴾ [۱۳] خواهد بود. فرمود که من می‌توانم به وسیله عذاب الهی، به وسیله ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ [۱۴] و مانند آن از اینها انتقام بگیرم؛ ولی می‌خواهم با دست شما انتقام بگیرم! فرمود: ﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ [۱۵] خدا اگر بخواهد به وسیله عوامل تکوینی از آنها «انتصار» یعنی انتقام می‌گیرد، لکن می‌خواهد با دست شما انتقام بگیرد، ﴿وَ لَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ مظلوم در عالم زیاد است نه ظالم! ظالم یک چند نفری هستند. پرسش: و لذا در این آیه فرمود: ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾. پاسخ: بله، ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾! گاهی به وسیله همین مجاهدان اسلامی و گاهی هم به وسیله علل و عوامل دیگر؛ در همین جریان جنگ احزاب با یک مُشت شن مسئله حلّ شد! در جریان عملیات طبس هم همین طور بود؛ منتها حالا کمتر کسی این عنایت را دارد. در مسئله طبس - معاذالله - تصادف و اتفاق که نبود، هر چیزی هم که حرکت می‌کند با نظم خاص حرکت می‌کند! جریان طبس هم با یک مُشت شن حلّ شد، دیگر معجزه چه می‌خواهد باشد؟! معجزه زید و عمرو و امام و مأموم نیست، معجزه قرآن و عترت است! هواشناسی را بررسی کردند، دریاشناسی را بررسی کردند، زمین‌شناسی را بررسی کردند، شن‌شناسی و خاک‌شناسی را بررسی کردند و آمدند؛ اما این شن ناشناخته راه افتاده! این صحرای ناشناخته راه آمده! اینها

همه را این طور نیست که همین طوری اینها را رها کرده باشند و آمده باشند در دهنه^۱ خطرا! تمام هواشناسی‌ها و زمین‌شناسی‌ها و شن‌شناسی‌ها و خاک‌شناسی‌ها و آب‌شناسی‌ها را انجام دادند و آمدند نشستند و به دام شن افتادند؛ جنگ احزاب هم همین طور بود! آن جا با شن مسئله حل شد! این هست! فرمود شما یک مقدار تکان بخورید، مظلوم در عالم زیاد است! الآن همین یک درصدی که در آمریکا می‌باشند، دیگران گرفتار همین یک درصد هستند و بقیه مظلوم هستند، مظلوم در عالم زیاد است نه ظالم! ظالم گروه کمی هستند که باید اینها را سر جای شان نشانند.

آیه هشت سوره «ممتحنه» فرمود کفاری که با شما کاری ندارند ما نهی نکردیم که با آنها رابطه داشته باشید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ﴾ اینها که کاری با شما نداشتند اینها نه در جنگ علیه شما کاری کردند، نه تحریم کردند، نه توطئه کردند، کاری با شما نداشتند ﴿لَا يَنْهَاكُمُ﴾ که چه کار بکنید؟ ﴿أَنْ تَبْرُوهُمْ وَ تَقْسُوا إِلَيْهِمْ﴾؛ نسبت به اینها نیکی کنید، ادب بین‌المللی را رعایت کنید و عدل را رعایت کنید ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ این آیه هم که همه کفار را نگفته، فرمود آنها که ﴿حَادَّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ﴾؛ مرزبندی کردند در برابر دین ایستادند، آنها که کاری با شما ندارند شما هم کاری با آنها ندارید. مطلب دیگر آن است که کسی بگوید ما به وظیفه‌مان عمل بکنیم به اصول دین احترام بگذاریم، به قرآن و عترت گذشته از ایمان، مودت داریم؛ ولی ارتباط دوستانه‌ای هم با این گروه داریم. آن را در آیه چهار سوره مبارکه «احزاب» که بحث آن قبلاً هم گذشت فرمود از نظر روانی خودتان را مبتلا نکنید اشتباه نکنید! انسان که دوتا قلب ندارد؛ آیه چهار سوره مبارکه «احزاب» این بود که ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾؛ این دل فقط ظرف یک محبت دارد. به قدری ظریف است که نمی‌شود دو چیز را در او جا بدهید این مخلوط نشود! این قدر ظریف و حساس است که اگر شما دو شیء ناهمگون را در قلب بریزی خودش به هم می‌خورد. بنابراین نمی‌شود گفت یک بخش از دل را ما به مودت مؤمنین، یک بخش از دل را به مودت کفار اختصاص می‌دهیم. انسان نه دو قلب دارد، نه دل مثل ظرف کوزه و امثال آن است که دوتا شیء را بشود در آن گذاشت، آن قدر ظریف و حساس است که به هر حال تأثیر و تأثر را به همراه خواهد داشت ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَنْظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ که حکم فقهی استظهار را به همراه دارد. قسمت ۲۲/مجادله/تسنیم

در سوره مبارکه «توبه» آیه ۲۴ هم اشاره شد که ﴿إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا﴾ این تهدید می‌کند اگر جهاد در راه خدا یک طرف، علاقه به کسب و کار و زن و فرزند از طرف دیگر آنها را بر اینها مقدم بدارید منتظر عذاب الهی باشید، این یک بحث است. اما یک وقت انسان کاری می‌کند که کافر خوشش می‌آید، حرفی می‌زند که منافق خوشش

بباید این می‌شود موآده، لازم نیست که خودش دوست کافر یا منافق باشد؛ لذا قرآن نه تنها از موآده نفی کرد، از موآده هم نفی کرد، آنها که دوست ندارند، کافر کسی که در قبال خدا و پیغمبر صفاآری کرده است چه علاقه‌ای به مؤمنین دارد این اصلاً علاقه ندارد تا بگوییم که آنها نباید به شما علاقه داشته باشند؛ اما شما اگر - خدای ناکرده - کاری بکنید حرفی بزنید که در راستای نفاق و حداد آنها باشد بله، آنها می‌شوند دوستِ حرف شما؛ لذا باید این را هم مواظب بود. قسمت ۲۲/مجادله/تسنیم

انسان اگر مواظب نباشد گاهی در اثر ضعف ادراک سیاسی یا ضعف ایمان، چون قرآن کریم هر افراد ضعیف‌الایمانی را منافق نمی‌داند ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ﴾ درباره مدینه، ﴿وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾ [۳] بعضی‌ها ضعیف‌الایمان‌اند؛ اما به حدّ نفاق نرسیدند - معاذ الله - چون نفاق خیلی خطر است کفر است، این ایمانش ضعیف است معصیت می‌کند؛ اما این طور نیست که - خدای ناکرده - در درون او کفر باشد، چون منافق ﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [۴] لذا در همان سوره «احزاب» بین منافقان و بین ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ فرق گذاشته، این ضعیف‌الایمان را از آنها جدا کرده، اگر - خدای ناکرده - این ویروس به یک غده بدخیم تبدیل بشود، بله یا کفر است یا نفاق؛ اما تا به آن جا نرسیده این فاسق است نه منافق. قسمت ۲۲/مجادله/تسنیم

یک سلسله حوادث و رخدادهای سیاسی حکومتی و مانند آن در خود مدینه رخ داد که قرآن کریم آنها را تبیین می‌کند تحلیل می‌کند و راه‌حلّ نشان می‌دهد. می‌فرماید اگر مکتبی دارد حکومت می‌کند، عده‌ای به آن مکتب ایمان می‌آورند آن را یاری می‌کنند؛ عده‌ای در مقابل آن می‌ایستند با آن مبارزه می‌کنند؛ عده‌ای هم مخالف‌اند، ولی برای اینکه از منافع آن مکتب استفاده کنند و از مضارّ احتمالی آنها مصون باشند منافقانه به سر می‌برند؛ لذا نفاق در مکه خیلی کم بود. درست است در مکه منافق بود؛ اما کم بود، در مدینه منافق زیاد بود. بخش وسیعی از سور مدنی، احکام نفاق را بیان می‌کند.

مطلب دوم آن است که این منافق، هیچ ابزاری ندارد مگر قسم دروغ؛ یعنی خود را به این مکتب نزدیک می‌کند، به خدا، به پیغمبر، به قرآن نزدیک می‌کند «بالکذب». برای اینکه ثابت کند من به این امور نزدیک هستم سوگند یاد می‌کند. شما در سوره مبارکه «توبه» قبلاً ملاحظه فرمودید، در هفت آیه پشت سر هم سوگند اینها را یاد کرد؛ آن جا که سخن از مبارزه با بیگانه‌هاست و اینها شرکت نکردند، پشت سر هم سوگند یاد می‌کند در هفت جا. در سوره مبارکه «قلم»؛ یعنی ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [۱] خدای سبحان از این گروه پُرقسم به حلف یاد می‌کند، فرمود: ﴿وَ لَا تَطْعُ كُلَّ حَلِافٍ مَهِينٍ﴾ [۲] چون پُر حلف هستند، پُر سوگند هستند و اینها ظاهراً عزیزند، باطناً دلیل‌اند؛ لذا هم در دنیا از آنها به عنوان مهین و سست و هون یاد کرد، هم در آخرت آنها را به عذاب مهین تهدید کرد، زیرا کسی که عزتش کاذب است ذلتش صادق است و قیامت ظرف ظهور هر چه صدق است خواهد بود و چون

ذلت اینها صادق است، در قیامت ذلتشان ظهور می‌کند، می‌شوند عذاب هون در بعضی آیات، ﴿لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ در آیات دیگر. اگر کسی در دنیا عزیز بی‌جهت بود، معلوم می‌شود ذلیل باجهت است. ممکن نیست که نه عزت حق باشد نه ذلت. اگر این عزیز بی‌جهت بود؛ یعنی ذلیل باجهت است. اگر عزتش دروغ بود، ذلتش راست است. چون قیامت ظرف ظهور هر حقیقت و صدق است، ذلت اینها ظهور می‌کند؛ لذا گاهی عذاب هون، گاهی عذاب مهین یاد می‌کند. در دنیا اینها هم واقعاً ذلیل هستند؛ لذا در سوره «قلم» فرمود: ﴿لَا تَطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾. در سوره مبارکه «مجادله» که محل بحث است فرمود اینها همیشه یک سپر دستشان است که هیچ حادثه‌ای به آنها نرسد: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، سپر دستشان است، زیر این سپر محفوظ‌اند. قسمت ۱۹/مجادله/تسنیم

صبر و مقاومت

در جریان مصیبت، مصیبت یعنی می‌رسد به شما؛ ما به آن امور تلخی می‌گوییم مصیبت. چیزهایی که خوب هم باشد، مصیبت است؛ یعنی می‌رسد. فرمود همه اینها حساب شده است. این حادثه‌ای که به شما رسید؛ چه تلخ چه شیرین، این اولاً در کتاب قبلی، برابر آنچه در سوره مبارکه «حدید» آمده است رقم خورد. آیه ۲۲ سوره مبارکه «حدید» این است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾. چون خدا خالق است و باری هم هست. بعد از آن نقشه کشیدن و تدبیر کردن، او باری سماوات و ارض هم هست. فرمود: ﴿قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾؛ ما در آن کتاب قبلی تنظیم کردیم. به هر حال باید درباره این حادثه تصمیم بگیرید. درباره این حادثه باید شکر بکنید یا این نعمت را بجا مصرف بکنید، باید تصمیم عاقلانه بگیرید. اگر یک حادثه تلخ است، باید تصمیم عاقلانه بگیرید که به زحمت نیفتید. چه کار کنیم؟ فرمود این رخدادها تلخ یا غیر تلخ به شما می‌رسد: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ در دستگاه الهی حساب شده است. حالا ما چه کار کنیم؟ فرمود اگر برون‌رفت می‌خواهی، قلب خود را به خدا بسپار: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾؛ اگر باید صبر بکنی، راه صبر را به شما نشان می‌دهد؛ اگر بخواهی علاج بکنی، راه علاج را نشان می‌دهد؛ اگر بخواهید مصرف بکنی، راه مصرف را نشان می‌دهد؛ درست است که اصل کلی است، در همه موارد می‌تواند مصداق داشته باشد؛ اما درباره این رخداد، برون‌رفت آن را خدا نشان می‌دهد. کلّ نظام دست یک نفر است، اگر کسی قلب خود را به همان یک نفر بسپارد راهنمایی می‌کند: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ که در این حادثه چه بکند؟ یک وقت است باید صبر بکند، یک وقت باید مبارزه بکند، یک وقت مثل اینکه حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان سقیفه صبر می‌کند، یک وقت در جریان مبارزه با دشمنان بیگانه است؛ این بیان صریح حضرت است فرمود: ﴿رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ﴾؛ [۲۰] یک ملت زیر ستم باشید و ستم‌پذیر باشید و اینها نیست. سنگ را از هر جا آمد، برگردانید! این که در نهج البلاغه آمده فرمود: ﴿رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ﴾؛ کاری به مردم نداشته باشید، به کشور دیگر حمله نکنید. آدمی که ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ است، خدا ﴿يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ که چگونه سنگ

را به صاحب آن برگردانی. فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»؛ ملت ستم‌پذیر نباشید! شخصی هم همین طور است، رخدادهای تلخ هم همین طور است: «وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ»، چون او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است؛ آن وقت هدایت می‌کند که انسان چگونه تصمیم بگیرد.

بعد فرمود: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ در مکه سخن از حکومت و امامت و رهبری اجتماعی و اینها اصلاً نبود، فقط سخن از اطاعت خدا بود؛ لذا غالباً در آن بخش از آیات این کلمه اطاعت تکرار نمی‌شود؛ اما وقتی حکومت شد و مدیریت شد و رهبری شد، اینها چند تا کار دارند: یک وقت است که احکام الهی را ابلاغ می‌کنند، اینجا ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾؛ [۲۱] برای اینکه حضرت احکام الهی را دارد ابلاغ می‌کند. یک وقت گذشته از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾، ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ هم هست که امور جامعه را چگونه ما اداره کنیم؟ مسئله جنگ را چگونه اداره کنیم؟ مسئله صلح حدیبیه را چگونه اداره کنیم؟ اینجا این اطاعت تکرار می‌شود: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾. گاهی هم به مسئله قضا می‌رسد که فرمود: ﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مَؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يُكَونَ﴾؛ [۲۲] سخن از قضاست یا حکم حکومتی است یا قضا محکمه با ایمان و بیانات است. فرمود اگر این چنین است، اطاعت خدا یک مطلب است و اطاعت پیغمبر مطلب دیگری است، گرچه اطاعت پیغمبر هم به دستور خداست، آن جا هم به اذن ذات اقدس الهی است. قسمت ۶/تغابن/تسنیم

این انقلاب ما همین طور است، نظام ما همین طور است. ببینید یک عده قداره‌بندها آمدند عزیزترین و محکم‌ترین و محبوب‌ترین بخش کشور را که عزیزان سپاه هستند، آمدند گفتند - معاذالله - اینها تروریست هستند، این از همان کارهاست. این یک قول ثقیلی می‌خواهد. حالا نه اینجا جای آن حرف‌هاست و نه از هر دهنی این حرف‌ها درمی‌آید، وگرنه این آمریکایی‌ها بارها به عرض شما رساندیم، اینها که مثل ایران نبودند سابقه فرهنگ و امپراطوری داشته باشند، حکیم داشته باشند، فیلسوف داشته باشند، ادیب داشته باشند، طبیب داشته باشند. مگر چهار تا بی‌سروپای آن طرف آب نبودند؟ مگر قبل از کشف کریستف کلمب کسی نامی از اینها داشت؟ بعد وقتی کشف شد و از چند قاره از آسیا و اروپا اینها رفتند آنجا و کم‌کم آنها رشدی پیدا کردند و اسلحه دست پیدا کردند و جنگ جهانی اول پیش آمد، جنگ جهانی دوم پیش آمد، ما بارها به اینها گفتیم الآن شما روی هفتاد میلیون قبر ایستادید و قدرتمند هستید. اینها الآن که قدرت دارند و داعیه دارند، از جهت کار فرهنگی‌شان است؟ سوابق سیاسی‌شان است؟ خدمات جهانی‌شان است؟ یا به جهت غارتگری‌شان است؟! الآن روی هفتاد میلیون قبر ایستادند. کمتر از هفتاد میلیون که نقل نکردند. در جنگ جهانی اول و دوم تا صد میلیون هم گفتند. آن وقت جمعیت جهان هم که این قدر نبود. اینها تا توانستند کشتند، این آلمان خاکستر شد. این ژاپن و امثال کره شمالی و جنوبی اینها هم که خاکستر شدند. حداقل هفتاد میلیون را اینها در جنگ جهانی اول و

دوم به هر حال به قتل رساندند و الآن روی هفتاد میلیون قبر ایستادند و عربده می کشند. با اینها انسان باید چه کار بکند؟ اگر بخواهد اینها را سر جای خودشان بنشاند، قول ثقیل است. هم آن سبح طویل می خواهد، هم ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ می خواهد. هم ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ می خواهد تا این نظام ما، تا این انقلاب ما - إن شاء الله - به دست صاحب اصلی خود برسد! همان است.

شما اگر بخواهید وجود مبارک حضرت را در آن صحنه ترسیم بکنید، الآن ببینید وضع ما چیست! هفتاد میلیون کم نیست! الآن هم اگر دستشان برسد، همان هستند. اینها که به قیامت و خدا و شرف و انسانیت و اینها که معتقد نیستند. الآن همین است. این قول ثقیل را با این ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ حل می کند، ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ حل می کند، ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ حل می کند. این خداست. این توحید باید در جامعه ما جان پیدا کند. ما ابدی هستیم، هستیم که هستیم که هستیم. این موعظه های اخلاقی مشکل را حل نمی کند. ما باید بدانیم ما یک موجود نمیر هستیم. سخن از یک سال و دو سال و یک میلیارد و دو میلیارد نیست، مگر انسان از بین می رود؟ یک موجود ابدی باید کالای ابدی داشته باشد. کالای ابدی فقط توحید است. این راه هم که برای همیشه باز است. برهان قرآن کریم این است که او ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ است، به صورت الفبا خوب حل می کند که پیغمبر! «علیک و علی آلائه علیهم السلام» اینکه من می گویم: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾؛ یعنی دنیا همین است، آخرت همین است، «بین الدنیا و آخرت» همین است، تو باشی همین است، امت تو باشد همین است. ما این کارها را کردیم، الآن هم می کنیم. این طور نیست که این فقط در قیامت باشد. فرمود جریان قیامت ما سرچایش محفوظ است. جریان دنیای ما هم، ما با فرعون چه کار کردیم؟ هم ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا﴾، هم بین ما با فرعون چه کار کردیم؟ این طور نیست که همیشه به قیامت وعده بدهیم. قیامت حسابش سرچایش محفوظ است؛ اما کارهایی که با فرعون کردیم، با اینها هم می کنیم. همین کار را هم کردند. قسمت ۴ / مزمل / تسنیم

ثقل سیاسی و نظامی را با ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾، ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، ﴿وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً﴾، حل کن. بخواهی قهر کنی، فاصله بگیری، نمی شود. تو همین ها هم مردان خوبی هم هستند و خیلی ها هم هستند که به فتح و پیروزی نایل می شوند. خیلی از این عزیزان می گفتند وقتی می خواستند جبهه بروند می گفتند دعا کنید ما شهید بشویم. گفتیم دعا می کنیم، آنچه خیر است بیاید، چون مستحضرید خیلی از این عزیزان ما هستند و فاتح هستند و فخر ما هستند، اینها زنده اند، فاتح هستند؛ ولی فرهنگ دین این نیست که حرف آخر را شهید می زند. فرهنگ دین این است که حرف آخر را کسی می زند که آن آخرین حرف را بزند. او گاهی شهید است و گاهی فاتح. ببینید شهادت حضرت امیر جزء بهترین فضایل آن حضرت است؛ اما درباره شهادت حضرت امیر یک سلسله دستوراتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، یک لقب پُر افتخاری هم داد که متعلق به پیروزی

اوست. پیروزی علی بالاتر از شهادت آن حضرت است. فرمود درباره بعد از جریان خندق فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخُنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»، [۱۰] حتی عبادت علی، شهادت علی مدیون شمشیر علی است. اگر - معاذالله - در آنجا حضرت کشته می‌شد، بساط اسلام ختم می‌شد. با شهادت که مشکل حل نمی‌شود. گاهی شهادت، گاهی پیروزی. ما به همین عزیزانی که امروز اینها را به این نام متهم کردند، می‌گفتیم ما دعا می‌کنیم آنچه خیر است، خدا بدهد! گاهی بالاتر از شهادت می‌دهد، مگر فتح کردن، کشور را حفظ کردن، آن شهید سرجایش محفوظ است، اجر او نزد خداست؛ اما اینکه آمده دین را حفظ کرده، کشور را حفظ کرده، ناموس را حفظ کرده، آن شمشیر بوسیدنی است. فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخُنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ». - حالا بعضی هم افضل نقل کردند - یقیناً آن پیروزی بالاتر از شهادت است. آن پیروزی مکتب را حفظ کرد، عده‌ای در کنار سفره مکتب شهید شدند، جانباز شدند؛ بله، سرجایش محفوظ، اما اگر - خدای ناکرده - در جریان جنگ خندق حضرت کشته می‌شود، یک شهادتی بود فقط! این است که این عزیزان ما گاهی کارشان بالاتر از مسئله شهادت است. الآن هم همین حرف است. پس فرمود اگر بخواهی قول ثقیل را پیاده کنی، آن که عالم دستش است، با او رابطه پیدا کن. او قدرت دستش است، تو را حفظ می‌کند. الآن کل این جهان را همین سه چهار نفر دارند اداره می‌کنند، هر جا سخن از حق و عدل و دیانت است، مختص به همین ابراهیم است و موسی و عیسی و است وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاة و علیهم السلام)، چون در جهان کسی نیست که حرف جهانی بزند. شما ببینید از آن سلجوقیان و ساسانیان و سامانیان این همه آمدند، رفتند، یک تکه خاک به نام اینها الآن ۲۵۰۰ سال کمتر و بیشتر به نام اینها در این سرزمین نیست، حالا چهار تا سنگ در تخت جمشید هست؛ اما آن که کل عالم به نام آنهاست، همین چهار نفر هستند که دارند می‌گردانند. این را می‌گرداند. فرمود او «رَبِّ الْمَشْرِقِ» است «رَبِّ الْمَغْرِبِ» است، «بینهما» هست، ما فقط به قیامت حواله نمی‌دهیم. درست است ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا * وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ﴾؛ اما مسئله فرعون را هم ما در پیش داریم. دیر بجنبند اینها را در دریا می‌اندازیم. پس شما فقط بگو خدا، ما این کارها را انجام می‌دهیم. قسمت ۴ / مزمل / تسنیم

اینکه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، اگر ملت‌ها نه بی‌راهه بروند نه راه کسی را ببندد، ما باران فراوان و آب فراوان به آنها می‌دهیم، همان طوری که از اقتصاد گاهی به نان تعبیر می‌کنند، گاهی هم به آب تعبیر می‌کنند. وقتی که می‌گویند نان این مملکت کم شد یا کافی است؛ یعنی اقتصاد. وقتی می‌گویند آب این مملکت کم شد یا کافی است؛ یعنی اقتصاد. آن بیان نورانی رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التَّحِيَّةِ وَ التَّنَاءِ) که مرحوم کلینی در کافی نقل کرد همین است که «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَ لَا صَلَّيْنَا وَ لَا أَدِينَا فَرَأَيْتَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ»؛ [۱۱] این دعا را مستحضر هستی که حضرت به لسان مردم گفته است، وگرنه خودشان آزمایش شعب ابی طالب را صحیحاً پشت سر گذاشتند.

در این دعا عرض می‌کند که خدایا بین ما و نان مملکت جدایی نینداز! اگر بین مردم و نان مملکت جدایی بیفتد، دینداری آن مردم مشکل است. «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تَفْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَ لَا صَلَّيْنَا وَ لَا أَدِينَا فَرَانِضَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ»؛ یعنی توده مردم این‌طور هستند. منظور از نان، یعنی اقتصاد، منظور از آب، یعنی اقتصاد. این‌طور نیست که اگر مردم مستقیم باشند، فقط آب را خدا زیاد کند، پس اینکه فرمود: «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً عَذَقًا»؛ یعنی اقتصاد مردم را ما تأمین می‌کنیم، البته فرمود این نشانه کرامت نیست، این آزمون الهی است: ﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾. قسمت جن / ۸ / تسنیم

اگر بشر و جن در طریق مستقیم باشند، ما تمام نیازهای اقتصادی اینها را فراهم می‌کنیم؛ اما این به عنوان کرامت نیست نه به آنها که دادیم نشانه تکریم است نه آنها که ندادیم نشانه توهین. ما هر دو را به عنوان آزمون در معرض قرار می‌دهیم: ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً عَذَقًا﴾؛ آب فراوان، ﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾؛ تا بیازماییم.

در سوره مبارکه «فجر» چند بار این آیه مطرح شد، کسانی که وضع مالی‌شان خوب است یا خود آنها خیال می‌کنند که خدا اینها را گرامی داشت، برخی‌ها خیال می‌کنند آنها که وضع مالی‌شان خوب نیست، خدا به اینها اهانت کرده است: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾؛ یعنی «اُكْرَمَنِ»، ﴿وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا﴾، نه آن درست است، نه این درست است. آنها که مبتلا به ثروت هستند، ما آنها را آزمودیم، آنها که مبتلا به فقر هستند، ما آنها را آزمودیم. هر دو ابتلاء است. افرادی که سالم هستند در خانه‌ها زندگی می‌کنند، مبتلا به سلامت هستند. آنها که در بستر بیماری بیمارستان هستند، مبتلا به مرض هستند. نه آن تکریم است، نه این اهانت. نه سرمایه‌دار مکرّم است، نه تهیدست تحقیر شده. هر دو ابتلاء است. بعضی‌ها مبتلا به ثروت هستند، بعضی‌ها مبتلا به فقر هستند: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا﴾، هر دو ابتلاء است

اینجا هم فرمود ابتلاء است. حالا آن سالی که خشکسالی است، ابتلاء است. سالی که ترسالی است، ابتلاء است. إکرام در قیامت روشن می‌شود: «إِنَّ الْغَنَى وَ الْفَقْرَ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»، [۶] هر چیزی که در دنیا ذات اقدس الهی مقرر کرد، یک آزمون است: ﴿لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾. اگر اینها راه راست رفتند که فیض ادامه دارد؛ اما ﴿وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ﴾، اگر از یاد پروردگار غافل باشند: ﴿يَسْأَلْهُ عَذَاباً صَعَدًا﴾، «سَلَك» مستحضرید که هم لازم استعمال شده است که فلان کس سالک «الی الله» است هم متعدی استعمال شده است که درباره تنظیم آب‌های زیر زمین است که ﴿فَسَلَكَهُ يَنْابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾، [۷] حالا یا براساس تضمین است مفعول را مخصوصاً مفعول دوم را با تضمین می‌گیرد یا نه؟ اینجا هم مفعول دوم را گرفته، نه تنها یک مفعول شد، متعدی است؛ بلکه دو مفعول است.

عذاب «صَعَدَ»؛ یعنی عذاب صاعد. عذاب فائق. عذاب برتر. عذاب نفس‌گیر؛ مثل اینکه انسان بخواهد بالا برود در اثر کمی اکسیژن و امثال آن نفسش بند می‌آید. این را می‌گویند عذاب صَعَد. عذابی که صاعد باشد، فوق قدرت شخص به حسب ظاهر باشد، این عذاب نفس‌گیر است. فرمود اگر کسی بی‌راهه رفته است: ﴿يَسْأَلُكَ عَذَاباً صَعَدًا﴾. این یک بخش از وحی است.

در جریان حضرت یونس (سلام الله علیه) شش امر است که این بخش از آیات قرآن کریم آن امور شش‌گانه را مطرح می‌کند. یکی اینکه ایشان آن صبر برجسته را نداشت. مستحضرید دو نمونه را خدا در قرآن ذکر کرد: یکی انبیا و یکی مرسلین. درباره انبیا فرمود: ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾، [۱۲] درباره مرسلین فرمود: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾، [۱۳] اگر انبیا درجاتی دارند، مرسلین درجاتی دارند، اولیا هم درجاتی دارند. ممکن است همه اینها که به مقامات «قرب نوافل» [۱۴] رسیده‌اند، درجاتشان فرق بکند، آن که به مقام ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ [۱۵] رسید، بهتر عمل می‌کند. آن که به آن مقام نرسید، به آن اندازه عمل نمی‌کند؛ لذا «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» [۱۶] با «قرب نوافل» هم سازگار است.

اما این امور شش‌گانه حضرت یونس (سلام الله علیه)، فرمود او باید این مسئولیت را حفظ می‌کرد، در مأموریت خود می‌ماند و اینها را هدایت می‌کرد؛ ولی حوصله‌اش به سر آمده و بیرون آمد. این کار او گرچه برای دیگران قابل عفو است؛ اما برای کسی که به مقام نبوت رسیده است، مسئول الهی است، پسندیده نیست. این کار را ایشان کردند، این کار کیفرش آن است که در شکم ماهی برای همیشه بماند، این یک؛ دو: در سوره «صافات» فرمود درست است که این کار آن کیفر تلخ را به همراه دارد؛ اما این مسیح بودن، سبوح و قدوس گفتن، «سبحانک» گفتن برای او ملکه شد، او جزء مسبحین است، این «مسیح» اسم فاعل باب تفعیل نیست، این صفت مشبیه است به وزن اسم فاعل. ملکه بود برای او، اگر جزء مسبحین نبود می‌ماند تا روز قیامت. در سوره مبارکه «صافات» به این صورت آمده است که اگر او جزء مسبحین نبود: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾، [۱۷] یعنی «أذکر» این صحنه را. ﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ﴾، [۱۸] یعنی قرعه کشیدند و قرعه به نام او افتاد: ﴿فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾، [۱۹] که باید به دریا بیفتد. ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾، [۲۰] حالا چگونه ذات اقدس الهی حیوانی را تا روز قیامت نگه می‌دارد، نباید تعجب کرد که اگر ولی‌ای از اولیای الهی عمر دراز داشته باشد، مشکلی دارد! این حیات به دست ذات اقدس الهی است، پس ممکن است یک موجود زنده‌ای «الی یوم القیامة» بماند. تا روزی که کل این نظام سپهری می‌خواهد عوض شود. این دریا باید باشد، آب باشد، این ماهی باشد، تا یونس در دل ماهی «الی یوم القیامة» باشد. این ممکن است.

غرض این است که عمر طولانی داشتن، در برابر افاضه ذات اقدس الهی هیچ محذوری ندارد. این امر دوم. پس این باید تا روز قیامت می ماند اگر این کار نبود؛ ولی چون جزء مسبّحین بود، از شکم ماهی باید نجات پیدا کند.

اما امر سوم و چهارم؛ امر سوم آن است که به هر حال این مأموریت را ترک کرد. دریاست، او از شکم ماهی درآمد و باید در بیابان سوزان بیفتد: ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾، [۲۱] «عراء»؛ یعنی بیابان لخت، عاری، نه سقفی دارد، نه جداری دارد، نه شجری دارد، نه سایه‌ای دارد. این باید در چنین جایی می افتاد. ولی همان‌جا نه تنها تسبیح داشت، توبه داشت، «سبوح قدوس» گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ﴾. دریاب ﴿إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، [۲۲] این ناله‌های مکرر یونس در ظلمات، این باعث شد که ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ نبود؛ بلکه ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ بود. آنجا را تأمین کردیم، در کمال سلامت به ساحل افتاد. غذای او را تأمین، لباس او تأمین، آسایش او تأمین، فضای او تأمین بود. این امر چهارم است.

به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) - همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید - اگر کلمه نعمت در قرآن کریم با قرینه‌ای همراه باشد، معلوم می‌شود که مثلاً نعمت باران است، نعمت مال است، نعمت فرزند است، نعمت موفقیت در جنگ است، موفقیت در علم است، یک نعمت خاصی است؛ اما وقتی «عند الاطلاق» گفتند نعمت، ایشان می‌فرماید نعمت ولایت منظور است؛ مثل «نَحْنُ النَّعِيمُ» [۲۳] که در ذیل آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ [۲۴] فرمود: «نَحْنُ النَّعِيمُ» که وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) ذیل این آیه این روایت از آن حضرت است. ﴿أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [۲۵] هم نعمت ولایت است.

بنابراین این نعمت که قُرب کامل وجود مبارک یونس است، باعث شد که ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾؛ اما ﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾، نه سقیم بود، نه عراء بود. نه بیمار بود، نه مریض بود، نه سرزمین عاری بود؛ بلکه ﴿شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ بود، مسکن تأمین شد، لباس تأمین شد، غذا تأمین شد، همه چیز تأمین شد. این چهار امر. قسمت قلم / ۱۱ / تسنیم

بنابراین این راه حل هست هیچ یک ملّت نمی‌ماند. فلان کس تحریم کرده، فلان کس گرفته! ما آن که اصل است آن را فراموش کردیم، همه این امور به دست اوست. همه این امور به دست اوست! ما موظفیم کارهایمان را انجام بدهیم اعتراض هم نکنیم، محاکمه هم نکنیم، همه این کارها را باید نکنیم؛ اما اینها ابزار کار است؛ اما آن کلید اساسی فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾، این مطلب ششم است. به ما نفرمود شما دست از هر کاری بردارید، فقط دعا کنید! فرمود این کار را نکنید، حتماً این کار را انجام بدهید، این بیان نورانی حضرت امیر است، فرمود یک ملّت سنگ‌بخور نباشید. این بیانات حضرت است در نهج‌البلاغه. بارها به عرض شما رسید

حوزه وقتی انقلابی می‌شود که شرح نهج‌البلاغه آن مثل رسائل و مکاسب درسی بشود، وگرنه سالی یک‌بار نهج‌البلاغه، آن دیگر نمی‌شود

فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّيِّمَ الدَّلِيلُ»؛ [۲۸] ستم را جز ملت پست کسی تحمل نمی‌کند. فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، [۲۹] سنگ را از هر جا آمد برگردانید. همین علی است! بنابراین وقتی حوزه انقلابی می‌شود که نهج‌البلاغه مثل رسائل، مکاسب درسی یعنی درسی! این جملات گفته شود، بحث شود، شواهد روایی گفته بشود، ملت می‌شود زنده. این را کسی گفته که پشتیبان ملت است، کسی که تمام کار به دست اوست، گفته است. یک وقت است کسی پیشنهاد می‌دهد طرح می‌دهد؛ اما کسی که «بِيَدِهِ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، [۳۰] کلید آسمان‌ها به دست خداست، او این حرف‌ها را می‌زند به وسیله انبیا. اگر کسی تمام امور به دست اوست، به وسیله گاهی بی‌وسیله مثل قرآن، گاهی با وسیله مثل روایات، به ما بگوید سنگ را هر جا آمد، برگردانید: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» تأمین می‌کند. این امر ششم. قسمت قلم/۱۱/تسنیم

اقتصاد مقاومتی

این کشور همه چیز دارد، ولی منتظر قاچاق است! شما الّا و لابد ناچار هستید این بندرهای قاچاق‌زا را کنترل کنید تا بشود اقتصاد مقاومتی. همه چیز در این مملکت هست؛ اما متأسفانه یک عده بیکار هستند، یک عده اشتغال ندارند، یک عده نمی‌دانند که این ثروت‌های بانک‌ها را کجا به کار ببرند؟ یک عده هم نمی‌دانند که خدا وقتی گفت گزینه نظامی روی میز قرآن من است، با ما چه خواهد کرد؟ این ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾، [۳۲] را خیلی‌ها باور نکرده‌ایم! این جنگ با خداست! آن‌که واقعاً کاری از او ساخته نیست [آمریکا]، همین که گفت گزینه نظامی روی میز من است بعضی‌ها نگران می‌شوند؛ اما قرآن صریحاً گفت گزینه نظامی روی میز قرآن من است، با من طرف هستید ﴿فَأَذِّنُوا﴾. تا بانک‌ها اصلاح نشود، ببینید یک کسی می‌گوید چه در شرایط تحریم، چه در شرایط رکود، چه در شرایط تورّم، این معامله‌ای که با ما می‌کنید سود می‌دهد و یقیناً سود می‌دهد و بیست درصد هم سود می‌دهد، این یک علم غیب می‌خواهد! این همان ربا هست؛ منتها به صورت عقود اسلامی! با این کار نمی‌شود جلوی ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ ایستاد. چگونه می‌شود که این معامله در تمام حالات سود بدهد؟ آن هم بیست درصد سود بدهد؟ آن هم «علی الحسابی» باشد که تا آخر همین «علی الحساب» درمی‌آید؟! بنابراین ما اگر واقعاً همراه پیغمبر هستیم راه این است. این احکام - معاذالله - برای سابق که نبود، این کتاب «إلی یوم القیامه» هست، فرمود او وزیر را خودش تأمین می‌کند، آن وزیر هم از او کمک می‌گیرد، او هم به وزیر کمک می‌کند ﴿فَأَزْرَهُ﴾، بعد روی پای خودشان ایستادند، آن وقت می‌توانند بگویند نه شرقی نه غربی! شما که علف را از برزیل می‌آورید، این علف که انرژی هسته‌ای نیست، این نه سواد می‌خواهد، نه کود می‌خواهد، نه سم‌پاشی می‌خواهد، فقط یک مقدار غیرت

اقتصادی می‌خواهد که این زمین‌های فراوان را تسطیح بکنند و این علف را تأمین بکنند، آن وقت دامداری تقویت می‌شود، کشاورزی تقویت می‌شود، شیر و لبنیات ارزان می‌شود، گوشت ارزان می‌شود. این که این کتاب بوسیدنی است برای همین جهت! البته بهشت را معرفی کرده، جهنم را معرفی کرده، ملائکه را معرفی کرده؛ اما درد ما را هم گفته است؛ درد ما را با این بیان گفته، اینکه فرمود: ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [۳۳] همین است.

مَثَلُ يَارَانَ پیامبر در تورات و انجیل به درخت تنومند مستقل

فرمود مَثَلُ اینها در تورات و انجیل این است: ﴿كَزْرَعٍ أُخْرِجَ شَطَاةً﴾؛ اینکه در جانب راست اوست، در جانب چپ اوست، در جلوی اوست و در پشت سر اوست، خودش استخراج کرده، دیگری پیوند نزده است؛ یعنی مستقل است. دیگری نیامده چیزی به او بدهد؛ یعنی مستقل است، خودش همه شئون را تأمین می‌کند. آن وقت ﴿فَازَرَهُ﴾، این جوانبی که زده، این را «آزره»؛ یعنی «قَوَاهُ جَعَلَهُ وَزِيْرًا لَهُ»؛ بار مملکت روی دوش اوست، بار او همین درخت اصیل است؛ لذا ﴿فَاسْتَعْلَظَ﴾، دیگر سَتَبَر می‌شود. با «فاء» تفریع فرمود از این به بعد روی ساقه خودش ایستاده، این می‌تواند بگوید «لا شرقی و لا غربی»، ﴿فَاسْتَوَىٰ عَلٰی سُوْقِهِ﴾ که جمع ساق است. آن وقت ﴿يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ﴾؛ کشاورزها را به شگفت می‌آورد! در همان اوّل سوره مبارکه «حشر» - که به خواست خدا خواهد آمد - فرمود: ﴿مَا ظَنَنْتُمْ اَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا اَنْهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ﴾؛ [۳۴] یک چیز شگفت‌آوری بود؛ نه شما فکر می‌کردید که پیروز می‌شوید و نه دشمنان فکر می‌کردند! یک چیز شگفت‌آوری بود! ﴿لِيُعْظِيَ بِهٖمُ الْكُفَّارَ﴾؛ کفار را به خشم می‌آورند. قسمت ۹/فتح/تسنیم

دفاع مقدس

ما با استکبار و صهیونیسم مخالف بودیم و هستیم، مادامی که اینها در صراط استکبار و صهیونیسمی هستند. مطلب اساسی این است که واقعاً کاری از اینها ساخته نیست و نشانه آن هم این دفاع مقدس است! اگر تا حال کاری از اینها ساخته بود در این دفاع مقدس و در جنگ ده‌ساله - نه هشت ساله - انجام می‌دادند! ما ده سال بالاخره شهید دادیم، کشته دادیم و فرهنگ شهادت احیا شد. دو سال جنگ داخلی بود! نباید گفت دفاع هشت ساله! مگر آن دو سال اوّل ترور نبود؟ مگر فشار نبود؟ مگر شهادت هفتاد و دو تن نبود؟ مگر شهادت نخست وزیری نبود؟ مگر شهادت ریاست جمهوری نبود؟ مگر شهدای محراب نبودند؟ ما آن دو سال را گرفتار جنگ داخلی و ترور داخلی و شهید دادن داخلی بودیم و هشت سال هم برون مرزی بود؛ ده سال این ملت در سایه قرآن و عترت استقامت کرده است و هیچ کاری واقعاً از بیگانه ساخته نیست، برای اینکه خدا حافظ است، چه اینکه تجربه نشان داد؛ اما همین که اینها می‌گویند گزینه نظامی روی میز ماست بعضی‌ها دست و پایشان را گم می‌کنند؛ اما خدای سبحان صریحاً گفته گزینه نظامی روی میز قرآن من است! ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ﴾، [۴۱] این یعنی چه؟ بانک‌های ربوی، ورشکست شدن یک عده زیادی و پایین آمدن تولید! با کلاه شرعی که حرام حلال نمی‌شود! فرمود با من در جنگ هستید! ما هیچ باکمان نیست! آن وقت دلمان می‌خواهد این کشور،

کشور امام زمان باشد که طلاق نباشد، اعتیاد نباشد، مشکلات نباشد، بیکاری نباشد. آن را که نباید باور کنیم، گاهی عده‌ای باور می‌کنند و این را که باید باور بکنیم، کسی تکان نمی‌خورد! فرمود با من در جنگ هستید! ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ توقع دارید که خدای سبحان باران را به موقع بفرستد! این قدر را هم به برکت همین اعتکافی‌ها و ناله‌های شبانه یک عده است، همین یک مقدار! آن برکات خون شهدا و جانبازان و خانواده‌های شهدا و ایثارگران و قطع نخاعی‌هایی که ناله شبانه دارند، به برکت آنهاست! هیچ باور نمی‌کنیم که ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ یعنی با من طرف هستید! آن وقت دلمان می‌خواهد کشور، کشور امن و امان باشد!

به هر تقدیر فرمود داعی خدا این است، دعوت کردیم! ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ در آن بخش است، این جا هم فرمود: ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ﴾، حالا دعوت الهی را در خود قرآن به صراحت خدا به میدان آمده است؛ فرمود شما از این طرف به دنبال اقتصاد مقاومتی هستید، از آن طرف دارید می‌سازید و از آن طرف ربا دارد ویران می‌کند! ﴿يَمْحَقُ﴾ [۴۲] فعل مضارع است و مفید استمرار ﴿يَمْحَقُ﴾ الله الربا، چگونه دارد پیش می‌رود؟! فرمود: ﴿مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾، شما چه کار می‌خواهید بکنید؟ چرا جواب خدا را نمی‌دهید؟ شما می‌توانید از قضا و قدر الهی بیرون بروید؟ نه! از قهر الهی بیرون بروید؟ نه! قهر الهی را عاجز کنید که او نتواند شما را دستگیر کند؟ نه! فرمود شما معجز نیستید، یک؛ شما سابق نیستید، دو؛ ما مسبوق نیستیم، سه؛ ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ [۴۳] شما جلو بیفتید و ما عقب بیفتیم این نیست. اگر «سَبَقَ وَ لُحِقَ» است، ما سابق هستیم؛ اگر عجز و قدرت است، ما ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ هستیم؛ شما نه ﴿بِمُعْجِزٍ﴾ هستید، نه معجز هستید و نه سابق! این سه طایفه از آیات عجز بشر را می‌رساند؛ فرمود: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾؛ ما عقب نمی‌افتیم که شما جلو بیفتید! ﴿مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ [۴۴] نه ما را عاجز می‌کنید، نه معجز ما هستید و نه سابق ما هستید! این را به انسان‌ها گفته، به جن گفته، به همه گفته که فرمود حکم این است! ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ﴾، این اصل کلی است، چه انسان و چه جن! ﴿فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

قسمت ۱۵/احقاف/تسنیم

همه مرزها باید از هم جدا باشد. آیه نه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ﴾، چون بحث از اینها بوی نفاق می‌داد، فرمود بعضی‌ها سپر دستشان است. بعضی سپر آهنی دستشان است در میدان جنگ است، ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾ بعضی دستکش حریری روی فلز است همین از اینجا درآمده، این دستکش قرآن دارد، این دستکش روایت دارد، این منافق، ایمان را به دست کشیده، یک دستکش ایمانی دارد که این سوگندی که یاد می‌کنند ایمانی که دارند قرآنی که به سر می‌گذارند، این سپرشان است. با این کفار جنگ نرم بکن! فرهنگی، سیاسی، اجتماعی. اما با آن کفار جنگ نظامی بکن. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ با دو گروه باید بجنگی، این جهاد نه استعمال لفظ در اکثر از معناست، در آن معنای جامع به کار رفته. ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ﴾ در میدان جنگ. ﴿وَ الْمُنَافِقِينَ﴾ در میدان سیاست و اجتماع و فرهنگ. با منافقین چگونه باید کار بکنید؟ با منافقین جهاد بکن، چگونه جهاد کنیم؟ اینها که در مدینه‌اند پشت

سر تو دارند نماز می خوانند! فرمود اینها یک دستکش حریری کشیدند روی آن فلز. اینها که در سوره مبارکه «منافقون» آمده است فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ اینها پشت سر هم قسم می خورند. این قسم اینها این نماز شب اینها این قرآن به سر گرفتن اینها این سپرشان است. این محاسن گذاشتن اینها، این لباس پوشیدنشان آن کذا و کذا، این انگشتر گرفتنشان، در آن دهه شصت می دانید که چه می گفتند! می گفتند یک ته ریشی بگذار و انگشتری دست بکن، این پیراهنت را داخل شلوار نگذار، روی شلوار بگذار، راحت زندگی کن، این کار اینها بود. فرمود این سپر است برای اینها تو باید بفهمی. به ما چه فرمود؟ فرمود: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [۸] نگفت «اغلظوا علیهم». اگر به ما می فرمود: «اغلظوا علیهم» ما تکلیفی دیگر داشتیم. امر غایب یعنی امر غایب، حتماً باید از شما بترسند. امر غایب مخاطب آنها هستند، آنها که اطاعت نمی کنند! اینکه می گوییم ادیب یعنی ادیب! تا آدم بر ادبیات مسلط نباشد قرآن روزی او نمی شود. اینجا امر غایب است؛ یعنی حتماً باید از شما بترسند. حتماً، او که امر حاضرش را گوش نمی دهد، چه رسد به امر غایب. یعنی مرد باش که از تو بترسند. الآن ما در روضه خوانی ها در کربلا عمر سعد ملعون را می بینیم. قدری جلوتر ابن زیاد را هم می بینیم؛ اما کمتر کسی فکر می کند که اتاق فرمان جنگ شام، این سرجون مسیحی چه کار می کرد؟ این در روضه خوانی های ما مطرح نیست. اینکه الآن می گویند استکبار، صیهونیست، استکبار، صیهونیست، یک حرف طلایی است، چون از آنجا اتاق فرمان می آید، اینها که عمله هستند. این سرجون مسیحی در اتاق فکر جنگ شام چه کار می کرد؟ ما فقط کربلایمان عمرسعد (علیه اللعنة) را می شناسیم، در کوفه ابن زیاد(علیه اللعنة) را می شناسیم. هیچ فکر کردیم که اعضای اتاق جنگ شام چند نفر بودند و چه کسانی بودند؟

فرمود حتماً باید از شما بترسند. این امر غایب وقتی مأمور امتثال نمی کند، به مخاطب می گوید طرزی زندگی کن که از تو هراس ببرند. این موشک را حتماً داشته باش. این کلاهت را محکم بگیر. مرزهایت را کاملاً حفظ بکن. تو که قصد حمله نداری، ما که به هیچ کشوری حمله نکردیم؛ اما طرزی زندگی کن که اینها نفوذ نکنند: ﴿وَلْيَجِدُوا﴾، این امر غایب را خطاب می کند به مسلمان ها که «و لیکتب بینکم» مسلمان چه امر حاضر، چه امر غایب هر دو مفید و جوب است. «و لیکتب کذا، و لیصل کذا». امر چه غایب چه حاضر مفید و جوب است. وقتی که شخص مأمور اصلاً اعتقاد ندارد، مخاطب چه امر حاضر باشد چه امر غایب باشد اعتنا نمی کند.

اینکه می فرماید حتماً باید از شما بترسند، یعنی حتماً موشک خود را تقویت کن که او حساب برد، حمله نکند، همین! ﴿وَلْيَجِدُوا﴾، حتماً باید از هوای ایران و فضای ایران بترسند، همین! شما که قصد حمله نداری، این معنایش این است. به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آن طور دستور داد، به ما این طور دستور می دهد. این روضه برای ما نور است. دیگر از این روضه

و عزاداری‌ها بهتر چه داریم؟ اما از کربلا تا کوفه باید برویم؛ اما از کوفه تا شام هم باید برویم. نه فقط اُسرا را ببریم باید بررسی کنیم چند نفر در افاق جنگ شام بودند؟ چه کسی دستور می‌داد؟ این طور کشتار یک دستور حسابی می‌خواهد. وجود مبارک سیدالشهداء اصرار کرد فرمود نه مشکل سیاسی دارید با من، نه مشکل نظامی دارید با من، نه من بدعتی گذاشتم، نه مشکل اخلاقی دارم، هیچ چیزی. «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟» [۹] کسی باید باشد که خدانشناس باشد و فرمان جنگ بدهد. حتماً بر مقتل‌شناسان لازم است که اعضای افاق جنگ شام را بررسی کنند الآن محل ابتلايمان است. اینکه وجود مبارک سید الشهداء (صلوات الله علیه) شرکت کرد این عصاره است برای همه ما، الآن هم محل ابتلاي روزانه ماست که فلان کس چه کار می‌کند فلان کس چه کار می‌کند، فلان کس تحریم می‌کند، فلان کس می‌خرد، فلان کس نمی‌خرد، این افاق جنگ همیشه باز است. فرمود طرزی زندگی کنید که هیچ کس در شما طمع نکند. این وظیفه ماست: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْفَةً﴾، تمام مرزهایتان باید پر موشک باشد. تمام مرزهایتان باید با نیروهای مسلح باشد، همین! شما که قصد حمله ندارید به لطف الهی، تاریخ هم نشان داد، تجربه هم نشان داد. ما بارها در جمع خواص به این مسئولین گفتیم ما یک فردوسی کم داریم. کاری که ایران کرد احدی در این هفت میلیارد بشر روی زمین نکردند. نه تنها ما در جنگ نباختیم، از این جنگ‌ها هست. البته پیروز شدیم؛ اما یک مردانگی ایران کرد که دیگران این مردانگی را نداشتند و ندارند. ما یک فردوسی که از حکمای بزرگ شیعه است گفت:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست [۱۰]

مگر آن روز غیر از فردوسی این حرف را می‌زد به او مجال می‌دادند؟! سرش رفته بود. فردوسی بود که ماند در برابر آن حرف‌ها. آن روز حکومت مگر نام مبارک حضرت امیر را کسی می‌توانست ببرد؟ این بود که به خودش اجازه داد و گفت و ماند:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست

ده سال جنگ بود؛ دو سال که فقط خورد بود، هشت سال زد و خورد بود. این دو سال اول فقط ما می‌خوردیم. خلق ترکمن شروع کردند اسلحه بستند و گلوله بستند و سنگر کشیدند عده‌ای رفتند حل کردند. بعد کردستان شروع شد، بعد خلق مسلمان شروع شد، بعد خلق عرب شروع شد این وسط‌ها جنگ فقط خورد بود. آن ترورهای ۷۲ نفر بود، ترورهای رئیس جمهور بود، نخست‌وزیر بود و معاونشان بود، دادگاه انقلاب بود، در کوچه پس کوچه عزیزان ما را ترور می‌کردند. ما دو سال داشتیم می‌خوردیم. هشت سال زد و خورد داشتیم که جمعاً شده ده سال. این ده سال پیروز شد. حالا ببینید این کرامت را ایرانی‌ها از چه کسی یاد گرفتند؟ از چه کسی یاد گرفتند؟ در درون همه ما ایرانی‌ها این بزرگی بود؛ منتها اظهار نکردیم یک فردوسی می‌خواهد که این را علنی کند. امام قطعنامه را قبول کرد حشرش با انبیای الهی! عزیزان ما ارتشی و سپاهی و نظامی و بسیجی همه از جبهه آمدند جبهه‌ها خالی شد. این صدام

ملعون این منافقین را تحریک کرد عملیات مرصاد را علیه ما شوراند. جبهه‌های ما خالی است شما یادتان هست یا نیست؟ استاندار جنوب می‌گفت اگر عصر امروز نیاید صبح فردا دیر است. این منافقین آمدند آمدند آمدند بخشی از خاک ایران را گرفتند در عملیات مرصاد. حالا جبهه‌های ما هم خالی است. تا نیرو از شهرها بروند آن‌جا اینها خیلی از جاها را گرفتند. خدا شهید صیاد شیرازی را غریق رحمت کند! این با سایر نظامی‌ها و ارتشی‌ها حرکت کردند که غائله را ختم کردند، شد؟

پس بعد از قطعنامه اینها یک نامردی کردند به وسیله منافقین، عده‌ای را کشتند عده‌ای را اسیر کردند. تا صیاد شیرازی و امثال شیرازی که حشرشان با شهدای کربلا آمدند حلّ کردند. بعد خدا صدام را گرفت به کویت حمله کرد به عنوان یکی از استان‌های عراق. امیر کویت من خودم عکسش را در روزنامه دیدم دستش را از لای عبای مطلقاً درآورد و دستمال درآورد و گریه کرد و نزد غربی‌ها و کمک خواست و آنها را وعده نفت داد و آنها اتحادیه تشکیل دادند که آمدند کویت را آزاد کنند. همه این غربی‌ها آمدند که کویت را آزاد کنند همه به مسئولین درجه اول و دوم و توده مردم گفتند شما هم چهار تا گلوله به عراق بزنید که ما زحمتان کمتر بشود. ما گفتیم ما قطعنامه را قبول کردیم این مردانگی ماست. آن روز صدام در کمال ضعف بود، قطعنامه بین‌الملل این بود که خسارت ما را به ما بدهد، ما هزار روستا تخریب شده یازده استان تخریب شده، گذشته از همین شهدا و اینها اگر یک گوشه عراق را می‌گرفتیم حق مسلم ما بود. ولی ما گفتیم قرآن می‌گوید: ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ [۱۱] شما تعهد کردید پای امضایتان بایستید. نه مسئولین دستور دادند، نه مردم با اینکه مسلح بودند یک گلوله به طرف عراق نزدند. این می‌شود مردانگی! شما حالا به طمع نفت آمدید، ما که قطعنامه را قبول کردیم. یک فردوسی می‌خواهد که بفهمد بگوید ایران چه کار کرد.

ما برای شهدا گریه زیاد می‌کنیم، شعرهای آیینی زیاد می‌گوییم؛ اما آنکه علم است و حماسه است: «گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست» [۱۲] گریه کردن فراوان است، شعرهای آیینی گفتن فراوان است، مرثیه و نوحه فراوان است؛ اما فردوسی کم است. ما یک چنین فعلی می‌خواهیم که این قضیه را خوب تحلیل کند تبیین کند که ایرانی یعنی پیرو علی (صلوات الله و سلامه علیه).

قسمت ۹/تحریم/تسنیم

ما ده سال جنگ داشتیم نه هشت سال، آن دو سال جنگ داخلی بود، این دو سال فقط خورد بود نه زد و خورد. آن هفتاد و خورده‌ای در حزب جمهوری، آن چند نفر نخست‌وزیری، ما دو سال فقط خورد بود، نه زد و خورد. آن هشت سالش فقط زد و خورد بود. خدا خدای اینهاست. فرمود من اینها را رها نمی‌کنم، هیچ ممکن نیست من اینها را رها بکنم. حالا چرا ما آبروی خودمان را ببریم؟

همین که ما به اندازه خودمان این مقدار باشیم، فرمود شما یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. این ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [۳۵] یعنی چه؟ فرمود یک مقدار، یک قدم شما بیا، ده قدم ما می‌آییم. حالا این آیه که می‌گوید یُسْر دو برابر عُسْر است؛ اما

آن که می‌گوید ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ اینکه دو برابر نمی‌گوید؛ در تعبیرات عرفی ما چیست؟ می‌گوییم این دست دوم است! دست دوم یعنی چه؟ یعنی دست دوم است یا یعنی دست اول نیست. گاهی هم ذات اقدس الهی می‌فرماید دوم یعنی اولی نیست. حالا ممکن است دهمی و بیستمی باشد. فرمود شما یک قدم بیا، من حداقل دو برابرش، اگر شده هم ده برابرش. حالا ترامپ آن طوری خزعبلانه حرف زده، سفیهانه حرف زده، استکبار این‌طور گفته، دیوانه‌ها این‌طور گفتند؛ ولی اینکه راه حق است.

قسمت ۵/قیامت/تسنیم

انبیا آمدند بگویند که شما باید انقلاب کنید، باید جهاد کنید، باید با خواسته‌هایتان جهاد کنید، میدان انقلاب هم اهل بیت هستند، «قَبَادِرُوا ... مُسْتَتَارِ الْعِلْمِ». این «مستتار» اسم مکان است؛ یعنی میدان ثوره. ثوره هم یعنی انقلاب. فرمود ما خاندان، میدان انقلاب هستیم. بیایید نزد ما، شما را نجات بدهیم. آبروی شما را محفوظ است. طوری نیست که ذات اقدس الهی «كَيْفَ يَضِيعُ مَنْ اللَّهِ كَافِلُهُ» [۳۳] هر اندازه که آبروی ما محفوظ باشد خدا از راه حلال تأمین کرده، ممکن نیست از راه حلال تأمین نکند. این دین است به هر حال، پس انبیا برای این آمدند که در جهاد ما را یاری کنند. راه انقلابی شدن را از درون شروع بکنند. آن که از درون انقلابی بود، از بیرون یقیناً انقلابی است، بدون تردید! آن بیان نورانی حضرت همین بود. فرمود شما از جهاد اصغر پیروز شدید، باید به جهاد اکبر برگردید. اگر کسی در جهاد اکبر پیروز است، یقیناً در جهاد اصغر هم پیروز است. این هیچ مشکلی ندارد.

پس «جَاهِدُوا أَمْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»؛ [۳۴] اینها را همین اهل بیت گفتند. این «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ» [۳۵] را همین‌ها فرمودند. اینها این‌طور نیست که فقط سفارش بکنند، بگویند آدم خوبی باشید و راه نشان ندهند. راه را نشان دادند، فرمود ما صراط مستقیم هستیم. در زیارت اینها می‌خوانیم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ [۳۶] «السَّلَامُ عَلَي مِيرَازِنِ الْأَعْمَالِ»؛ [۳۷] «أَنْتُمْ ... وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛ [۳۸] «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ [۳۹] همه اینها را گفتند. حضرت هم در نهج‌البلاغه فرمود ما میدان انقلاب هستیم. ما نمی‌خواهیم که شما جان بکنید، همین که با حلال بسازید کافی است. ما که چیز دیگری از شما نخواستیم. نه بی‌راهه بروید و نه راه کسی را ببندید. ممکن نیست که خدا تأمین نکند، او تمام مار و عقرب‌ها را دارد اداره می‌کند. این آیه شش سوره مبارکه «هود» چیست؟ می‌گوید شما چه کار دارید که مار و عقرب نیش می‌زند، سمی است؟ این عائله من است: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ با «علی» تعبیر کرده! فرمود تمام مار و عقرب‌ها عائله من هستند و نزد من روزی دارند، من خودم را موظف می‌دانم که شام و نهار اینها را تأمین کنم ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾، حالا خوک یا خرس قطبی شش ماه باید زیر برف بخوابد به تو چه! من او را خلق کردم و باید تأمین کنم و می‌کنم. این خداست! آن وقت این خدا به ما می‌گوید مال حرام، حرام است، اگر دست زدی به مال حرام، ﴿جَمَعَ فَأَوْعَى﴾ می‌شود، این خطر را دارد. راهش هم نماز است. مذاکره با «الله»

است. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [۴۰] است. ما چه می‌گوییم؟ می‌گوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، اینها را می‌گوییم. انبیا هم همین را می‌گفتند حالا با کلمات کمتر یا بیشتر یا به سبک دیگر. رهبر بنی‌اسرائیل در برابر فرعون حرفش چیست؟ وجود مبارک کلیم الهی می‌گوید: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾، [۴۱] خدایا تو به من نعمت دادی، من هرگز از ظالم حمایت نمی‌کنم، این حرف کلیم حق است: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ﴾ شد! ما می‌گوییم: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾، راه اینها را به ما نشان بده! ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ همین‌ها هستند. در سوره مبارکه «نساء» دارد که ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾، [۴۲] اینها انعام هستند. ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ یعنی خدایا آن نعمت ایمان و فهمی که به من کریم دادی، من هرگز از ظالم حمایت نمی‌کنم. این جنگ ده ساله این‌طور بود، هشت ساله همین‌طور بود، الآن هم انقلابیون همین‌طور هستند. این می‌شود: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ راه دیگری که ما نداریم. این نماز همان راه کلیم را به ما نشان می‌دهد. مگر کلیم حق غیر از این گفت؟ اگر وجود مبارک کلیم حق چیز دیگری غیر از این گفته بود که خدا نقل می‌کرد. حرف کلیم الهی این است که چون به من نعمت دادی، من با ظالم نمی‌سازم، همین! ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً﴾، [۴۳] من از او حمایت نمی‌کنم. ما می‌گوییم: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ﴾، ﴿أَنْعَمْتَ﴾، ﴿أَنْعَمْتَ﴾، همین است. این نماز است، این نماز او را می‌سازد، آدم را کلیم حق می‌کند با او مکالمه می‌کند؛ منتها ما می‌شویم مأموم اینها می‌شوند امام. فرق این است، ما می‌شویم امت، آنها می‌شوند انبیا، فرق این است. وگرنه مکتب که همین یک مکتب، دیگر دو چیز که نیست. قسمت معارج / ۳ / تسنیم

این جنگ و خونریزی‌ها که تکوینی است پس چیست؟ آیا اینها هم آیت خداست؟

پاسخ: اینها فعل خداست، تکوینی نیست. شمشیر تکوین است؛ اما اینکه این شخص این فعل را بی‌جا مصرف کرده است، کاری است که موضوعش فعل انسان است. این حرب، این جنگ، این غارتگری، این یمن را به این صورت درآوردن، عراق و سوریه را به این صورت درآوردن، موضوعی است که فعل انسان مطرح است؛ اما خود زمین، خود آسمان، خود دریا، خود صحرا، اینها همه‌شان ایستاده‌اند تا یک وقت بگیرند. یک وقت دستور می‌رسد که قارون را بگیر، می‌گوید چشم! ما همه اینها را می‌خواهیم حمل به مجاز بکنیم! نه واقعاً می‌فهمد که دستور چه کسی را انجام بدهد، دستور رسید که بقیه را ببر، این لاشه فرعون را بگذار: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ﴾، [۲۱] می‌گوید چشم! همه را برده، این لاشه را گذاشته کنار. اینکه می‌فهمد، معلوم می‌شود که فقط صاحب خودش را نشان می‌دهد. اگر ما علمی داشتیم که موضوعش فعل انسان بود؛ مثل سیاست، حکومت، تجارت، اقتصاد، اجتماع‌پروری، جامعه‌پروری و ده‌ها علوم انسانی که موضوعش فعل انسان است، این اگر مطابق با کتاب و سنت بود، دینی است، وگرنه نه! قسمت ۱۰ / حاقه / تسنیم

همین قصه را به نیروهای ارتش و سپاه و نظامیان ما گفته که ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛ فرمود: تنها حرف ما به یحیی و امثال یحیی (علیهم السلام) نیست که کتاب الهی را به قوه بگیرند، خطاب به نظامی‌ها و بسیجی‌های ما هم این است که این اسلحه را محکم بگیرید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛ ذیل آیه ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ [۱۹] از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند که «أَقْوَةٌ فِي الْأَبْدَانِ أَمْ قُوَّةٌ فِي الْقُلُوبِ»، [۲۰] اینکه خدا فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ است، همان خطابی است که به یحیی‌ای شهید، به یحیی‌ای زاهدی که جنگجو نیست می‌دهد، یا وسیع‌تر از آن است؟ فرمود وسیع‌تر از آن است!

یحیی (سلام الله علیه) حکومتی نداشت؛ نه داودگونه بود و نه سلیمان‌گونه، نه جنگی داشت، نه رهبری انقلاب را به عهده داشت؛ داود حساب دیگری داشت، سلیمان حساب دیگری داشت (سلام الله علیهم اجمعین)؛ اما یحیی‌ای زاهد جنگجو نبود، به او گفتیم ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾؛ اما به شما می‌گوییم هم کار یحیی را بکنید و هم کار داود را؛ اگر ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾، [۲۱] شما هم کار داود را بکنید ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ هم کار یحیی را بکنید که با قوه بگیرید. وقتی از حضرت سؤال کردند «أَقْوَةٌ فِي الْأَبْدَانِ أَمْ قُوَّةٌ فِي الْقُلُوبِ»، حضرت فرمود: «قَالَ فِيهِمَا جَمِيعًا»؛ این روایت نورانی ذیل آیه نورانی ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ است.

بنابراین وظیفه همه ما - دولت و ملت و سراسر مملکت - این است که این معارف الهی را یحیی‌گونه بگیریم که ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾؛ بدانیم باسواد شدن معصیت کبیره نیست، بدانیم این مقدار که دست و پای خیلی‌ها ریخته است، این هم سواد نیست: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾؛ انسان تا جان نکند و به اجتهاد نرسد، به این آیه عمل نکرده؛ آن وقت لذت اجتهاد را می‌چشد. وقتی به خدمت آیه می‌رسد، به خدمت روایت می‌رسد و مطلبی را خودش درک می‌کند - نه اینکه حمل و نقل کند انبارداری دیگران را بکند - آن وقت لذتش را احساس می‌کند. هم کار یحیی را باید انجام بدهیم: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾، هم کار داود را باید انجام بدهیم: ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾؛ این کارهای ماست، این ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛ هم به حوزه کار دارد، هم به دانشگاه کار دارد، هم به دولت کار دارد، هم به ملت کار دارد، تا این ملت به جایی از نصاب برسد که ﴿وَلَيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ باشد. بعد فرمود شیطان بیکار ننشسته، او هم وسوسه می‌کند، می‌گوید مگر می‌شود با آنها در افتاد، مگر می‌شود در برابر آنها مقاومت کرد، بله می‌شود در برابر اینها مقاومت کرد! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی فاتحانه وارد مکه شد، دید ابوسفیان - جدّ همین‌هایی که غاصبان حرمین هستند (خزلهم الله) - دارد راه می‌رود و می‌گوید: «لیت شعری بأیّ شیء غلبنی»، چطور شد اینها پیروز شدند؛ ما با شتر رفتیم اینها پیاده بودند؛ ما با شمشیر رفتیم، اینها با چوب بودند؛ ما به سربازان خود کباب می‌دادیم، اینها خرما می‌دادند؛ جمعیت ما چند برابر اینها بود: «لیت شعری بأیّ شیء غلبنی». وجود مبارک حضرت از پشت سر رسید، دست مبارک را روی دوش نحس جدّ همین‌ها - ابوسفیان - گذاشت و فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتَكُمْ» [۲۲] همان خدا امروز هم هست!

آن خدایی که دفاع مقدس را حفظ کرد، یعنی‌ها را به حق محمد و آل محمد حفظ می‌کند! این هست؛ منتها فرمود اگر یک وقت وسوسه‌ای شد، خیالی در شما پیدا شد، این را بدانید این شیپور خطر است، این «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ البته ذکر است ثواب دارد؛ اما از این کاری ساخته نیست؛ فرمود: هر وقت شیپور خطر شنیدید، وسوسه‌ای در شما پیدا شد، فوراً به پناهگاه بروید: ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾؛ هم در این بخش است و هم در بخش پایانی سوره مبارکه اعراف، آیه دویست آمده است: ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ در همین بخش سوره مبارکه فصلت هم همین هست. نَزْغ یعنی سیخی که این دامدارها به این حمار و فرس و استر می‌زنند. این سیخی که می‌زنند می‌گویند نَزْغ، فرمود اگر وسوسه‌ای احساس کردی فوراً برو به پناهگاه: ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾؛ نَزْغ یعنی همین وسوسه این وسوسه یک شیپور خطری است، آژیر خطر است؛ فرمود هر وقت این آژیر خطر را شنیدید بروید به پناهگاه. در این زمان دفاع مقدس، وقتی آژیر خطر را می‌شنیدیم چه کار می‌کردیم؟ می‌رفتیم به پناهگاه، این «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»، نه یعنی همین‌جا بایست و بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ وقتی شیپور خطر را می‌زدند، معنایش این بود که بروید پناهگاه، کفایت نمی‌کرد که انسان در خیابان بایستد و بگوید من می‌خواهم بروم پناهگاه، این گفتن که آدم را حفظ نمی‌کرد، اگر کسی شیپور خطر را شنید؛ یعنی وسوسه را شنید که فلان نامحرم را نگاه کن. فلان مال را بگیر. فلان حرف را بزن، این شیپور خطر است، فرمود آژیر خطر را که شنیدی فوراً برو پناهگاه، نه بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ». انسان سراسیمه چه کار می‌کند، اگر دارد غرق می‌شود چه کار می‌کند؟ اگر اتومبیل تصادف کرده چه کار می‌کند؟ آن‌طور فرمود بروید پناهگاه: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»؛ یعنی بروید پناهگاه، نه بگویید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» هر وقت هوس گناه کردیم دست‌پاچه شویم بگوییم «یا الله»، این معنای پناهگاه رفتن است. قسمت /۱۶ فصلت/تسنیم

نفوذ ناپذیری

﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ این ﴿وَلْيَجِدُوا﴾ هم برای خود حضرت و همراهان اوست؛ یعنی امام و مأموم مثل کوه باشند که کسی نتواند در آنها نفوذ بکند، همین! اگر مکتبی خواستند و برهانی خواستند مثل کوه باشید و برهان اقامه کنید. حالا اگر شما مثل کوه باشید در داشتن اسلحه؛ ولی مثل کوه نباشید در مسئله برهان، نفوذناپذیر هستید. اگر چهار تا شبهه از هِگِل و کانت و این طرف و آن طرف آمده و حوزه و دانشگاه نتواند پاسخ بدهد که ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ نیست! او از راه جنگ نیامده، از راه نیرنگ می‌آید، «به رنگ آمده دشمن اگر به جنگ نبرد»، [۱۸] او با شبهه می‌آید. اگر با شبهه آمد که بدتر از جنگ است! اگر با آن فضای حقیقی - حقیقی یعنی حقیقی! - مبادا بگوییم که این فضا فضای مجازی است، چون سیم حقیقت نیست که بی‌سیم بشود مجاز! این شیشه تلویزیون حقیقت نیست تا بی‌شیشه بشود مجاز! این فضا فضای حقیقی است. وقتی فکر، اندیشه، انگیزه، دلیل، برهان می‌آید فضا فضای حقیقی است. هیچ کس خیال نکند و نگوید این فضا فضای مجازی است. اینکه بیشتر از فضای بی‌سیم قدرت اثر دارد کجایش مجاز است؟

آنجا که فکر و اندیشه را به هر وسیله که بخواهد منتقل می‌کند و تسخیر می‌کند کجایش مجاز است؟ مگر ما سیم را حقیقت می‌دانیم؟ مگر چهره تلویزیون را حقیقت می‌دانیم؟ که اگر بی‌شیشه بود بی‌سیم بود بشود مجاز؟! این خیال باطل را از سر دور کنید، این فضا فضای حقیقی است، اندیشه می‌آید و عوض می‌کند. شما ذیل این آیه ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ [۱۹] را ببینید این روایت نورانی از وجود مبارک امام صادق است؛ به حضرت عرض کردند که «أَقْوَةُ الْأَبْدَانِ أَوْ قُوَّةُ فِي الْقَلْبِ» [۲۰] اسلحه زیاد یا فکر زیاد؟ فرمود: «فِيهِمَا جَمِيعاً» هم با عقل و درایت و قدرت علمی حوزه و دانشگاه، هم با قدرت سپاه و سلاح و ارتش. «بقوة القلوب بقوة الابدان»، تنها اسلحه مشکل را حل نمی‌کند. فرمود که حالا شما بر فرض اسلحه داشتید، آنها هم همین را دارند یا بیشتر! نفوذناپذیری تنها از راه مرز زمینی نیست، مرز زمینه هم مطرح است؛ باید حوزه‌های شما، فضای دانشگاهی شما، فضای جوان‌های شما طوری باشد که اینها هر شبهه‌ای که دیدند بتوانند پاسخ بدهند. فتحصل که این جریان، اختصاصی به همراهان حضرت ندارد، خود حضرت با همراهانشان این طور هستند، یک؛ شدت هم به معنی نفوذناپذیری است، این دو؛ نفوذ هم اعم از آن چهار راه استعمار و استعمار و استثمار و نفوذهای دیگر است، مثل نفوذ فرهنگی و مانند آن، چهار یا پنج؛ و همه‌تان باید طوری باشید که کشورتان سالم بماند؛ هم از نظر قدرت بدن، هم از نظر قدرت فکر و اندیشه و برهان. حالا مثل ذکر کرد، پس آنچه که در تورات و انجیل آمده، در سوره مبارکه «اعراف» هم آمده که وضع آن مشخص شد که مسائل اعتقادی و اخلاقی و حقوقی و فقهی است؛ اما آنچه اینجا آمده مسئله مبارزات سیاسی هم ضمیمه آنها شده که ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾.

مقابله به مثل

در بحث‌های قبلی آیاتی گذشت که جامعه اسلامی و متمدنان دینی اینها کسانی هستند که قدرت انتقام خودشان را برای برون مرزی دارند، در درون مرز اگر بین خود شیعه‌ها، بین خود مسلمان‌ها و بین خود مؤمنین اختلافی باشد، اینها با دشمنشان نمی‌جنگند، بلکه با دشمنی می‌جنگند؛ بد را از پا در نمی‌آورند، بلکه بدی را از پا در می‌آورند ﴿وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ [۱۷] نه «یدرعون السیئ» نه دوست بد، رفیق بد و مؤمن بد را از پا در می‌آورند، اینها سعی می‌کنند با اخلاق زندگی کنند. در برابر بیگانه‌ها فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» [۱۸] - این بیان نورانی حضرت امیر است - فرمود: هر سنگی که چه از شرق و چه از غرب آمد آن را به همان جا برگردانید! یک ملت ستم‌پذیر نباشید! عفو و اینها جای خاص خودش را دارد، عفو برای درون مرزی است، در برون مرزی اگر کسی تجاوزی به گوشه‌ای از مرزهای شما کرد، «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» فرمود: مبادا گوشه‌ای از گوشه‌های مملکت شما سنگی بیاید و شما آرام باشید! عفو و احسان و مانند اینها برای برون مرزی نیست، در کشورتان باید با عزت و استقلال زندگی کنید، اما در درون مرز با بدی بجنگید، نه با بد! ﴿وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، نه «السیئ»! نه آدم بد! بدی را بردارید! ﴿ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، این

آیه غیر از آن آیه اولی است، دستوری هست که شما با خوبی بدی و اختلاف را برطرف کن، نه طرف مختلِف را! طرفی که با شما اختلاف دارد، سعی می‌کنید او را از پا در بیاورید؟! اینکه کار اسلامی نیست! سعی بکن اختلاف را از بین ببر! ﴿ادْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، آن وقت ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ [۱۹] آن وقت آن دوست خوبی برای شما خواهد شد! دوبار که شما گذشت کنید، او دوست «حَمِيم» خواهد شد! «حَمِيم» مثل «حَمَام»؛ یعنی دوست گرم، «صَمِيم» یعنی پُر، این سنگ سخت را که سبک نیست می‌گویند صخرهٔ صَمَاء، کسی که «ثقل سامعه» پیدا کرده و چیزی در گوش او نفوذ ندارد را می‌گویند «أصم»، دوست صمیمی یعنی دوستی که درون پُر است و چیز خلاف در او نیست. فرمود اگر شما بدی را از پا در آورید، ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ﴾، قبلاً «عَدُو» بود، الآن می‌شود «وَلِيٌّ»، «حَمِيم» هم هست، «حَمَام» هم هست، گرم هم هست و دوست گرمی می‌شود.

پس وظیفه ما در درون مرزی برداشتن اختلاف و بدی است و رسالت ما در برون مرزی دفاع است. بین «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» و بین «وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»، همان فرق بین درون مرزی و برون مرزی است. آن بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّمِيمَ الدَّلِيلَ» [۲۰] «همین است! «ضَمِيم» یعنی ستم‌پذیری، هیچ ملت آزاده و عزیزی ستم‌پذیر نیست! فقط ملت ذلیل و زبون است که زیر بار ظلم می‌رود. پرسش: آیا مرزهای جغرافیایی منظور است یا مرزهای اعتقادی؟ پاسخ: بله، مرزهای دشمنی، اسلام که با اسلام مرز ندارد، اسلام با بیگانه مرز دارد. ممکن است کشوری مثل آل سعود به ظاهر مسلمان باشد و یک کشور مسلمان مظلومی را مثل یمن را در هم بکوبد، پس اسلام شناسنامه‌ای نه! کشوری که واقعاً یک کشور اسلامی باشد، دیگر مرزی نیست. ﴿وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشِ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ که این برای درون مرزی است. ﴿وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾؛ دعوت‌ها و ندای الهی را پاسخ مثبت می‌دهند: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ [۲۱] مردان الهی و جامعه ایمانی دستور الهی را لَبَّیک می‌گویند. ﴿وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾؛ این ذکر اعمال مهم است بعد از ذکر اصل اعتقاد، ﴿وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾؛ امر جامعه اسلامی و متمدن با مشورت پیش می‌رود، مستحضرید که فرمود «أَمْرُ اللَّهِ شُورَى بَيْنَهُمْ»، ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [۲۲] باید از طرف خدا بیاید، احکام شرعی، مسائل اعتقادی و مانند اینها «أَمْرُ اللَّهِ» است که ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، اما امر مردم که چگونه شهرشان را بسازند، کجا خیابان‌کشی کنند، کجا یکطرفه شود، کجا دوطرفه شود، کجا بلوار شود و کجا فلان بیمارستان قرار بگیرد، اینها «امر الناس» است و «امر الناس» با مشورت باید انجام شود؛ اما «امر الله» با مشورت و استخاره و مانند اینها نیست، «امر الله» یعنی احکام شرعی و احکام شرعی هم منحصرأ از ذات اقدس الهی است. پس «امر الله» براساس ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ فقط از ناحیه وحی است، اما امر مردم که چگونه کشور خود را اداره کنند که به موضوعات برمی‌گردد و نه به احکام، این با مشورت حل می‌شود؛ احترام گذاشتن به افکار جامعه باعث نیت خوب و و داد ملی است. ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، احترام گذاشتن به افکار دیگران، باعث انسجام و وحدت است؛ بی‌اعتنایی به افکار و آرای دیگران سرانجام جامعه را می‌رنجاند. ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، قبلاً هم بیان

شد که ما فقر اقتصادی در اسلام نداریم، اما فقر طبیعی یک امر طبیعی است! مادامی که ما در دنیا زندگی می‌کنیم فقر طبیعی داریم؛ کودک داریم، بیمار داریم، فرتوت و تصادفی داریم، ما یک دنیایی داشته باشیم که اینها در آن نباشد که دیگر دنیا نیست! پس فقر طبیعی امر قطعی است، اما فقر اقتصادی نداریم، چون برای همه بودجه مشخص شده است! آن که خدای سبحان به دیگری داد - در آیات سوره مبارکه «نور» بود خواندیم - فرمود: ﴿أَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾؛ [۲۳] حواستان جمع باشد! ما به شما دادیم، این «مال الله» است! این «مال الله» را که به شما دادیم را به این مستمندان بپردازید. قسمت ۳۲/شورا/تسنیم

مصلحت

که اگر سیدنا الاستاد در مقاله‌ای مرقوم فرمودند احکام الهی ثابت داریم و متغیر، آن حکم متغیر به مصداق و تطبیق عناوین بر مصداق برمی‌گردد، وگرنه جمیع احکام ثابت هستند و ما حکم متغیر نداریم! بلکه تطبیق آن عناوین بر مصادیق برابر تغییر مصلحت تغییرپذیر است، وگرنه هر جا که این مصلحت باشد این حکم هست، نه اینکه این حکم گاهی باشد و گاهی نباشد. اداره مملکت، سیاست مملکت، مدیریت و تدبیر مملکت جزء مصادیق آن عناوین است. به چه کسی سَمَت بدهند، به چه کسی سَمَت ندهند، در کجا جنگ باشد و در کجا صلح باشد، اینها برابر مصالح عامه است؛ هر جا مصلحت بود اقدام می‌شود و هر جا مفسده بود اقدام نمی‌شود، اصل حکم برابر مصلحت و مفسده^۶ «نفسُ الأمریه» است یک امر ثابت است، منتها مصادیق آن فرق می‌کند. پس تغییر در آن تطبیق عناوین بر مصادیق جزئی است، وگرنه قواعد کلی و احکام الهی همچنان ثابت است.

مطلب بعدی آن است که خود ائمه(علیهم السلام) در عنوان ولایت که امور جزئی است، افرادی را نصب می‌کنند یا افرادی را عزل می‌کنند و گاهی جنگ می‌کنند و گاهی صلح می‌کنند، اینها هست. بنابراین حکم خدا تغییرپذیر نیست، بلکه حکم خدا «یَدُورُ مَدَارُ الْمَصْلَحَةِ»، مصادیق خارجیه است که تغییرپذیر است؛ گاهی جنگ مصلحت هست و گاهی صلح، گاهی رابطه مصلحت است و گاهی قطع رابطه و مانند آن. پرسش: هم شعور «ذو مراتب» است و هم وجود «ذو مراتب» است، آیا شعور آنها مفهومی است یا؟ پاسخ:

شعور که در خارج هست، مصداق شعور است؛ عنوان شعور؛ یعنی «شین و عین و واو و راء»، این لفظ مفهوم دارد نه ماهیت!

قسمت ۷/احقاف/تسنیم

امنیت

نعمتهای غربی (اینطور که عده ای خیال می‌کنند) نعمت نیست آن مربوط به آن منطقه است. الآن آنجا گلوله است و کشتار است، کجا امنیت است؟ کدام غرب است که امنیت است؟! یک عده خاصی بر عده‌ای عام شبانه‌روز دارند ستم می‌کنند این بیچاره‌ها صدایشان به جایی نمی‌رسد. کجا امنیت دارد؟! فرمود فحشا و منکر که هست، زندان‌ها هم که هست، با این نعمت‌های فراوانی

که ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً﴾، منطقه خوبی دارند، منطقه‌های کویری یک حساب دارد، آنها در قاره سبز هستند، یعنی کنار دریا هستند، از چند طرف، دامنه کوه هستند از چند طرف، کنار جنگل هستند از چند طرف، چون منطقه شمالی‌اند هیچ مشکل مالی ندارند. خدا نعمت‌های اینها را گرفته. در بعضی از آیات فرمود مثل یک فلان شهری که دو طرفش باغ بود ولی اینها بیراهه رفتند ما بساطشان را جمع کردیم. همین جنگ جهانی اول به حیات آنها خاتمه داد، جنگ جهانی دوم به حیات آنها خاتمه داد، در جنگ جهانی این آلمان بدبخت خاکستر شد، چون طغیانش بیشتر بود؛ منتها برگشتند گفتند که ما می‌خواهیم کشورمان را بسازیم. گفتند کشور که با دست خالی ساخته نمی‌شود، کشور پول می‌خواهد! اسکناس می‌خواهد، اسکناس پشتوانه می‌خواهد! کل آلمان خاکستر شد. گفتند ما اسکناس چاپ می‌کنیم پشتوانه اسکناس ما کار ماست. کار، کار! بهترین ماشین را اینها! بهترین وسایل را اینها! اینها که واجب عبادی نیست، توصلی است. کار توصلی را انسان انجام بدهد خدا قبول می‌کند. الآن کسی بدهکار به دیگری است، این باید مثل نماز قصد قربت بکند، یا واجب توصلی است غالب کارهای ما واجب توصلی است. این توصلی را اگر کسی انجام ندهد جهنم است، بدهد بهشت است دین مردم را داد یعنی باید قصد بکند! مگر مثل زکات است یا مثل خمس است؟ ادای دین که واجب تعبدی نیست مثل زکات نیست؛ یک واجب توصلی است. تأمین زندگی بچه‌ها، تأمین زندگی مردم، احترام به حقوق دیگران، کم ندادن، ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^[۱] گفتن، اینها زندگی را اداره می‌کند. گفتند ما اسکناس چاپ می‌کنیم پشتوانه اسکناس ما هم کار ماست، این کار ما از هر طلایی گران‌تر است همین کار را هم کردند. شما ببینید این جنگ جهانی دوم را بخوانید. این آلمان بدبخت خاکستر شد چون بیش از دیگران شلوغ کرده بود. پشتوانه اسکناسشان کار بود. ما ممکن است طلا داشته باشیم ولی پشتوانه نداشته باشیم. این مربوط به بی‌عرضگی مسئولین است.

فرمود: ﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، هر کس بیراهه برود، «کز روی جف القلم کز آیدت»،^[۹] فرمود بیراهه بروی کیفر تلخ می‌بینی، ما همه چیز را به شما دادیم. این اصل کلی است حالا مسئله بهشت و جهنم سرچایش محفوظ است، ولی در دنیا به هر حال اینها یک روح و ریحانی دارند یک رفاه نسبی هم دارند فرمود: ﴿وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، این طور هستند. قسمت حاقه/۲/تسنیم

باز سازی

مطلب دیگر این است که ذات اقدس الهی به ما یک مأموریتی داد به ما گفت عالم بشوید عادل بشوید اینها سرچایش محفوظ است؛ اما در سوره مبارکه «هود» آیه ۶۱ سوره مبارکه «هود»، ﴿وَ إِلَىٰ نَمُودَٰهُمُ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾؛ استعمار چند قسم است؟ یک قسمش یک غده بدخیمی است که - بر او و بر مستعمران

لعنت خدا - این استعمار بیگانه‌هاست که یک کشوری را استعمار بکنند، بگویند شما کار بکنید برای من؛ اما یک استعمار محمود و ممدوحی است که قرآن کریم امضا کرده و مستعمر آن استعمار هم ذات اقدس الهی است فرمود خدا همه موجودات را منظم آفرید، همه امکانات داد شما را استعمار کرد، این «استعمر» که باب استفعال است این «الف و سین و تا» برای طلب است؛ یعنی از شما خواسته که زمین را آباد کنید و آقای خود باشید و من همه وسایل شما را فراهم می‌کنم، ﴿وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ از ما خواست که زمین را آباد کنیم، آقای خودمان باشیم. زمین را و همه امکانات را فراهم کرده فرمود من مستعمر هستم، از شما طلب می‌کنم که زمین را آباد بکن و آقای خود باش و نه بی‌راهه برو و نه راه کسی را ببند همین! اگر انسان بخواهد زمین را آباد بکند، این چندین استاد می‌خواهد؛ مگر یک کار آسانی است؟ یک حبّه گندم یا هسته خرما یا هسته میوه دیگر این بخواهد یک درخت پُربار بشود و میوه بدهد چندین محقق باید روی آن کار بکنند، فرمود من همه امکانات را برای شما فراهم کردم. فرشتگان فراوانی هستند که به موقع آب می‌دهند، آبیاری می‌کنند، دفع سموم می‌کنند، با اینها حرف می‌زنند. اگر یک وقت ما شنیدیم خدای سبحان به انواع باد قسم یاد می‌کند، برای اینکه اینها معلمان آنجا هستند، وسایل رحمت‌اند، وسایل تأمین جامعه‌اند، وسیله اقتصاد جامعه هستند، وگرنه انسان که ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [۱۸] تازه با تجربه دارد یک چیزی را یاد می‌گیرد. فرمود من مستعمر هستم شما را استعمار کردم؛ یعنی از شما طلب کردم زمین را آباد کنید؛ زمین را آباد کنید با همه امکانات به شما گفتم، بدون امکانات که نگفتم. تنها حوزه و دانشگاه نیست که فرشته‌ها می‌آیند فرآشی می‌کنند، در تمام مزرعه‌ها همین‌طور است، در تمام زنبور عسل‌ها همین‌طور است در تمام کشتیرانی‌ها همین‌طور است، در تمام هواپیمانی‌رانی‌ها هم همین‌طور است «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ» ناشران‌اند، «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ» نشر می‌کنند ابرها را، عصف می‌کنند، تندروی می‌کنند، یک سلسله امور را می‌کوبند، می‌شکافند و تا به جایی می‌رسد که به هر حال ﴿فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا﴾. قسمت ۲/مرسلات/تسنیم

مذاکره و قرارداد

فرمود بنای ما بر جنگ نیست؛ ولی مردم باید به هر حال زندگی بکنند یا نه؟ زندگی کردن به این است که یک قراردادی باشد، اینها مرکب قراردادهای را هنوز خشک نشده نقض می‌کنند؛ ایمان ندارند، امضا و تعهد ندارند، این‌طور هستند! خدا می‌تواند و در نهایت بساط آنها را جمع می‌کند؛ ولی بنا بر این نیست که ذات اقدس الهی همه کارها را با معجزه انجام بدهد؛ لذا فرمود شما این کارها را انجام بدهید، توقع داشته باشید که اینها نسبت به شما مهربان باشند، رؤوف باشند، تعهد و امضا یا همین جریان قطع‌نامه جریان جنگ صدام (علیه من الرحمن ما يستحق!) ما قطع‌نامه را قبول کردیم، بعد عملیات مرصاد شروع شد مگر بعد از قبول قطع‌نامه نبود؟ این دیگر تاریخ بیهقی نیست که کسی بگوید سند دارد یا سند ندارد! این در عصر و زمان خود ما بود، ما دیگر قطع‌نامه را قبول

کردیم؛ اما بعد هم علیه ما عملیات مرصاد شروع شد. این ﴿لَا يَرْفُقُونَ فِي مَوْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً﴾ بود، ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ بود، فرمود جنگ این نیست که کشتار فردی باشد، ولی اسلحه‌ها و سلاح‌های کشتار جمعی مثل اتم و امثال اتم نباشد، نه! اصلاً جنگ نباشد، نظام باید برای آن باشد و باید به آن سمت حرکت کند، این می‌شود تمدن، این می‌شود مدنیت و انسانیت، جنگ نباید باشد! ببینید اینکه ما در و دیوار این حرم را می‌بوسیم! برای اینکه اینها واقع ما را آدم کردند! بزرگان دیگر شیخ مفید و صدوق و اینها نسبت به ما حق دارند؛ اما این سادات و اهل بیت یک حساب دیگری دارند! مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این حدیث را نقل کرد و آن حدیث این است که - حکم فقهی را همه شما می‌دانید - فروش اسلحه جنگ به کافری که علیه مسلمان می‌جنگد حرام است، این دیگر قولی است که جملگی بر آن هستند! مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد که کسی آمد خدمت حضرت امام صادق (سلام الله علیه) و عرض کرد که دو قریه هستند، هر دو کافر هستند، جنگ هم هست و ما هم اسلحه‌فروش هستیم و اگر اسلحه بفروشیم وضع مالی ما خوب می‌شود - اینها با مسلمان‌ها در جنگ نیستند، با خودشان در جنگ هستند و هر دو هم کافر هستند - بفروشیم یا نفروشیم؟ ببینید حرف وحی را! همین یک جمله کوتاه دو - سه کلمه‌ای، فرمود: ﴿بِعُهُمَا مَا يَكُنُّهُمَا﴾؛ [۱۶] فرمود بله بفروشید؛ اما به هر دو گروه بفروش، نه اینکه به یکی بفروشی و به یکی نفروشی، به هر دو گروه بفروش، یک؛ سلاح‌های کشتار نفروش، چه فردی و چه جمعی! شمشیر و دشنه و تیر و نیزه و خنجر نفروش، این دو؛ «سپر» و «زره» و «خود» و امثال آنها که سلاح دفاعی است بفروش، ﴿بِعُهُمَا﴾ هر دو، «مَا يَكُنُّهُمَا»، «کنان» یعنی «ستار» و حفظ. اینها را «مکنون» یعنی مستور؛ یعنی سلاح دفاعی بفروش، به هر دو زره بفروش، به هر دو چکمه بفروش، به هر دو کلاه‌خود بفروش، به هر دو سلاحی بفروش که کشته نشوند، به هیچ‌کدام شمشیر نفروش! این می‌شود دین! هر دو کافر بودند، فرمود: ﴿بِعُهُمَا﴾! این حرف بوسیدن ندارد؟! ﴿بِعُهُمَا مَا يَكُنُّهُمَا﴾، این حرف ماندنی است! فطرت این را می‌خواهد، جهان این را می‌خواهد، تمدن این را می‌خواهد، مدنیت و انسانیت این را می‌خواهد! فرمود: ﴿بِعُهُمَا مَا يَكُنُّهُمَا﴾؛ به هر دو گروه بفروش؛ اما سلاح‌های دفاعی بفروش، نه سلاح! این می‌شود وحی! جهان برای این آمده، فرمود ما به سمتی باید حرکت کنیم که جنگ «اسلحه» را به زمین بگذارد، نه جنگجو که پس فردا مجدد اسلحه به دست بگیرد. وقتی جنگ، اسلحه را به زمین گذاشت؛ یعنی جنگی نباشد و نیست دیگر! ما برای اینکه فرشته بشویم خلق شدیم و برای اینکه به سمت فرشته شدن حرکت بکنیم خلق شدیم، این پیغمبر است؛ لذا فرمود: ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾. قسمت ۴/محمد/تسنیم

در بحث «انطاق» سه مسئله بود: یکی اینکه به ما گفتند شما نگاه نکنید که گوینده کیست، ببینید حرف چیست: ﴿لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ﴾ [۱۵] که در مسائل علمی است؛ حالا این حرف عالمانه را یک شرقی زد یا یک غربی زد، شما نگاه نکن که شرقی است، ما یک مکتب سیاسی داریم که این با شعار «لَا شَرْقِيَّ وَ لَا غَرْبِيَّ» بود و هست و «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» - إن شاء الله - تا ظهور حضرت خواهد بود، نه شرقی و نه غربی! یک حرف دیگر داریم که مطلب علمی است، درباره مطلب علمی می‌گوییم چه شرقی و چه

غربی! اگر یک داروی خوب، یک مطلب خوبی و یک فکر خوبی چه از شرق بیاید و چه از غرب بیاید، اسلام آن را نفی نمی‌کند! بنابراین، علم چه شرقی و چه غربی، سیاست، استقلال و امنیت نه شرقی و نه غربی، اینها که از هم باید جدا شوند. فرمود: «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ»؛ اگر یک مطلب علمی را کسی گفته، نگویید بیگانه بوده! بسیاری از این داروها را که از جای دیگر می‌گیریم، پس هر کسی حرف علمی زد می‌گیریم، ما هم حرف‌های علمی فراوان داریم؛ منتها آنها یا گوش می‌دهند یا نمی‌دهند. این مطلب اول که «أَنْظُرْ مَا قَالَ».

گاهی **مطلب، مطلب حقی است**، ولی گوینده نظر سوء دارد؛ این جا وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ»؛ بین حرف چیست و چه کسی دارد می‌گوید؛ این «كَلِمَةُ حَقٍّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» [۱۶] همین است. این خوارج که گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» [۱۷] حرف حق زدند، اما منظور باطل داشتند؛ لذا بر مردم لازم است که هم ببینند چه گفته و چه کسی گفته؟! **مطلب سوم** که مقدر خیلی‌ها نیست و آنها که اهل معرفت هستند در جریان‌اند؛ هم «أَنْظُرْ مَا قَالَ» را رعایت می‌کنند، هم «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» را رعایت می‌کنند، هم «أَنْظُرْ إِلَى مَنْ أَنْطَقَهُ» [الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ] را می‌بینند که چه کسی اینها را به حرف آورده؟! این است که می‌گویند: گرچه تیر از کمان همی گذرد *** از کماندار ببند اهل خرد [۱۸]

ممکن است کسی **کلام بدی را به زید بگوید**، این بد را نگاه می‌کند و گوینده را نگاه می‌کند، همین دو مقطع است؛ اما قدری باید سر بلند کند و ببیند که چه کسی او را به این حرف درآورده؟ آیا این کلام بدی که این شخص می‌گوید به عنوان کیفر است، ما یک کار بدی کردیم که داریم عقوبت آن را می‌دهیم! یا به عنوان آزمون و امتحان الهی است که خدا دارد ما را امتحان می‌کند؟ این «مَنْ أَنْطَقَهُ» [الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ] را عارف می‌بیند، وگرنه افراد عادی حداکثر همان دو بخش را می‌بینند: یا «أَنْظُرْ مَا قَالَ» را می‌بینند یا گذشته از «أَنْظُرْ مَا قَالَ»، «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» را هم می‌بینند؛ اما «مَنْ أَنْطَقَهُ» [الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ] را هر کسی نمی‌بیند. به هر حال قرآن کریم هر سه مطلب را بیان فرمود؛ به ما فرمود عده زیادی هستند که از شما به شما نزدیک‌ترند! از دست شما، از گوش شما، از زبان شما به شما نزدیک‌تر که کسی نیست! این هم می‌فهمد شما داری چه غذایی می‌خوری و هم علیه شما شهادت می‌دهد، شما داری این زبان را و این دندان را و این کام را به کار می‌گیرید و غذای حرام یا شبهه‌ناک می‌خورید! اینکه فرمود خدای سبحان ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ جواب چهارم این است که هر موجودی چیزی می‌فهمد. پرسش: بت پرستی و امثال آن از کارهای باطل است و حرام‌ها یا معدوم هستند یا شیء می‌باشند، اگر شیء هستند که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۱۹] پاسخ: بله، هوس را که باطل هست، ذات اقدس الهی خلق کرده است؛ اما صرف کردن آن در باطل کار خود انسان است. این چشم را خدای سبحان به انسان داد، برای اینکه نیاز او را حل کند؛ اما «التَّنَظُّرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إبْلِيسَ» [۲۰] کار خود این شخص است! این معدوم نیست موجود است، این شخص «علی السوء» به بار آورده؛ لذا کیفر آن را باید ببیند؛ بت پرستی همین‌طور است، هواپرستی هم همین‌طور است. پرسش: هیچ

موجودی فاعل مستقل نیست! پاسخ: هیچ موجودی در عالم مستقل نیست! یعنی مختار هست، تفویض و جبر باطل است، [۲۱] ولی «بین الجبر و التفویض» طبق بیان نورانی امام صادق (علیه السلام) فاصله‌ای است «أَوْسَعُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» [۲۲] فراوان فاصله است؛ منتها هر چه به هسته مرکزی نزدیک‌تر بشود دقیق‌تر است؛ این شخص مختار است، نه مجبور است و نه مفوض؛ چون مختار است می‌تواند درست راه برود و می‌توانست کج‌راهه برود؛ منتها کج‌راهه را انتخاب کرده معصیت کرده است. معدوم بودنش برای این است که این راه کج به جایی نمی‌رسد، به خیال این است که به مقصد می‌رسد! این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) است که هرگز هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، البته این حدیث را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) [۲۳] نقل کرد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ [۲۴] فرمود اگر کسی به این فکر باشد که هدف وسیله را توجیه می‌کند، با وسیله گناه بخواهد به مقصد برسد، این شخص زودتر از دیگران به چاه می‌افتد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ» می‌خواهد به مقصد برسد؛ منتها از راه فاسد، «كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو»؛ آن مقصد را از دست می‌دهد، «وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ این برای اینکه از خطر برهد می‌خواهد این کار را انجام بدهد، این شخص زودتر از دیگران به چاه خطر می‌افتد، این دو خطر را دارد. بنابراین آن خیالی که این کرده، آن خیال معدوم است؛ منتها خیال کرده که موجود است و به طرف آن دارد حرکت می‌کند. قسمت ۴/احقاف/تسنیم

در قرآن کریم فرمود بشر موظف است - آنها که اهل فکر و تحقیق هستند - مکتب‌های گوناگون را بشنود و بررسی کند و بهترین آن را بپذیرد، این آزاداندیشی است. فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ [۳] به آن محققان و پژوهشگرانی بشارت بده که مکتب‌های گوناگون را می‌شنوند، مطالعه می‌کنند، ارزیابی می‌کنند، بهترین آن را می‌پذیرند، این اصل اول است.

اما در قرآن کلی‌گویی محض نیست که یک سلسله کلیاتی بگوید و مصداق نشان ندهد. بعد از آن اصل فرمود در بین مکتب‌های گوناگون، «أحسن المكاتب» مکتب توحیدی است، پس آن مطلب اول این است که «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»، این «الْقَوْلَ»، «الف و لام» آن برای جنس است، «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» اصل دوم آن است که «مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ [۴] بهترین قول، قولی است که به الله دعوت بشود؛ یعنی کلّ این نظام را خدا آفرید و کلّ این نظام تحت تدبیر خداست، انسان هم از این قاعده مستثنا نیست، مخلوق خداست، تحت تدبیر خداست، مدبرات الهی کلاً این نظام را اداره می‌کنند، انسان هم باید تحت تدبیر این نظام احسن باشد. «مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»، تنها قول نباشد، این قول را با عمل متمیم کند، این اصل دوم.

اصل سوم، صغرا را هم نشان داد و آن فرمود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که می گوید: ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ﴾؛ [۵] من هستم که مردم را به الله دعوت می کنم و خودم هم ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ این راه را رفته و می روم. پیروان من هم همین کار را می کنند، ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا﴾ هم «یدعوا الی الله علی بصیره». ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا﴾ این کارها را می کنم. ﴿وَمَنْ اتَّبَعَنِي﴾ هم همین کار را می کند؛ یعنی «یدعوا الی الله علی بصیره».

پس اصل اول اصل پژوهش و حق مداری را ذکر کرد. اصل دوم مشخص کرد که کدام مکتب «أحسن المکاتب» است. اصل سوم هم این است که چه کسانی این راه را دارند؟ در قبال این فرمود: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ﴾، آن «أحسن القول» است، «أحسن الفعل» است که راه های آن مشخص است. کسی که در برابر آنها قرار گرفته از او دیگر ظالم تر ما نداریم. این تعبیر ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ﴾ یعنی از او ظالم تر ما نداریم؛ نه او ظالم ترین مردمان عالم است! ممکن است کسانی هم باشند هم ظلم او، این ﴿مَنْ أَظْلَمُ﴾ کذا، ﴿مَنْ أَظْلَمُ﴾ کذا که با استفهام است؛ یعنی از این ظالم تر کسی نیست. اگر ظالمان دیگری هستند یا پایین تر از اینها هستند یا هم سطح اینها هستند. از اینها دیگر ظالم تر نیست. نه اینها ظالم ترین مردم هستند! ممکن است کسانی هم باشند در همین حد ظلم بکنند. ﴿مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾، یعنی از او دیگر ظالم تر کسی نیست. اگر دیگران ستم کردند، یا ستمشان کمتر از این است یا هم سطح این است. این هم که فرمود: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى﴾، یعنی از این آقا دیگر ما ظالم تر نداریم. ظالمان دیگر یا هم سطح این هستند یا پایین تر. چرا ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؟ برای اینکه این در برابر دو تصمیم قطعی خدا ایستاده است: تصمیم اول خدا این است که نورش را که فرستاد در طی ۲۳ سال تدریجاً تکمیل کند. وقتی جریان غدیر تمام شد، ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، [۶] دیگر کامل شد. این اصل اول و کار اول و خدا انجام داد. بعد نسبت به جهان فرمود این مکتب باید عالمگیر باشد نسبت به همه مکاتب باید برتر باشد، این به دست شماس است. شما باید قرآن را نسبت به *توراه* و *انجیل* و *تورات* و مکتب های دیگر برتر کنید. این دو کار خواست خداست و دستور داد و اجرایی است.

کار اول این است که دیگران می خواهند نور خدا را خاموش کنند؛ ولی ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ لذا فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، دیگر با جریان غدیر تمام حرفهائی که باید بگوییم گفتیم. ما این هشتاد غزوه و سربه خیلی ها اسلحه را انداختند و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، این اولی انجام شد. اما دوم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، بر تمام مکتب های دنیا اسلام باید

سر باشد. این است که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، [۷] در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید این یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی «یا ایها العلماء!» این مکتب را برترین مکتب عالم نشان بدهید. حوزه‌ها باید مکاتب دیگر را بررسی کنند، نقص‌های آنها را بیان کنند، حقایق اسلام را بازگو کنند، به وسیله علما که وارثان دین هستند این «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» است و گرنه این خوبه خود که بالا نمی‌آید.

پس اساس حوزه این است که این «مَتِّمٌ نُورِهِ» را اجرا کند اولاً، یعنی به قول سنایی «از علم به عین آمد و از گوش به آغوش»؛ [۸] یعنی آنچه را که آدم می‌شنود عملی کند، آنچه را که در کتاب‌ها می‌خواند عملی کند، بشود: «وَ اللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ». بعد نوبت دوم این است که «أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، بر همه مکاتب‌ها، تا روابط بین‌الملل نباشد، تا کنگره‌های جهانی نباشد، تا گفتگوی ادیان نباشد تا بررسی و کرسی‌های آزاداندیشی بین اسلام و یهودیت، اسلام و مسیحیت، اسلام و کمونیسم، اسلام و سکولار نباشد که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» نمی‌شود. این را به دست چه کسی سپرده؟ اینکه حضرت فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، یعنی خودبه‌خود بالا می‌آید یا به دست ورثه انبیا بالا می‌آید؟ این حرف را مکرر ذات اقدس الهی بیان کرده. شما بفرمایید این دو مطلب را هم در سوره مبارکه «توبه» بیان کرده، هم در سوره مبارکه «صف» بیان کرده، هم در سوره مبارکه «فتح».

در سوره مبارکه «توبه» آیه ۳۲ به این صورت آمده: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»، اینها می‌خواهند نور خدا را با دهن خاموش کنند! مگر می‌شود نور آفتاب را با دهن و با تبلیغات سوء خاموش کرد؟ شما هر چه فوت بکنید دیگر نور آفتاب که با فوت دهن کسی خاموش نمی‌شود. «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ»، این سرمایه هست، الآن که شما ببینید با حجاب و با غیر حجاب مخالف هستند این به این فکر نیست که حالا یک مقدار پارچه روی سرش باشد یا نباشد، او با کلّ نظام و با کلّ دین درگیر است. هر وقت چهار تا مشکل پیدا شد یا با آیه حجاب درگیر می‌شوند یا با آیه دیگر درگیر می‌شوند. فرمود: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ»، این نور را می‌خواهند خاموش کنند، همین! اما «وَ يَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، خدا این نور را به تمام می‌رساند. این «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ» همیشه خواهد بود. حالا گاهی مستور گاهی مشهور.

بعد اصل بعدی: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، تنها مسلمان شدن یک عده کافی نیست، اسلام باید دین جهانی باشد. این اگر کسی مکتب‌های دیگر، افکار دیگر، چه الحادی، چه سکولاری، چه کمونیستی، اینها را نداند و باطل نکند که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» نمی‌شود. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ

كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. در بخش‌های دیگر با مضمون‌های دیگر ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [۹] هست. پس اینها وظیفه و رسالت اصلی حوزه‌های علمیه است و خدا فرمود من این کار را کردم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾؛ یعنی مکتب تمام شده است. این ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾، شما اگر بخواهید ذات اقدس الهی تأییدتان می‌کند؛ چه اینکه فرمود: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾ [۱۰] حالا لازم نیست قتال باشد همین جهاد فرهنگی که باشد می‌تواند اثرگذار باشد. در سوره مبارکه «فتح» هم مشابه این مضمون آمده، آیه ۲۸ سوره مبارکه «فتح» هم همین است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، این همه خون‌های پاک شهدا، ما اگر نتوانیم این دین را حداقل در کشور خودمان زنده نگه داریم که «کفی بنا خسراناً». این هست، فرمود این باید جهانی باشد.

بنابراین هم کارها را باید تقسیم کرد، هم درس‌ها را باید تقسیم کرد، هم مکتب‌ها را باید تقسیم کرد، هم زبان‌های زنده دنیا را باید آشنا بود، هم الحادها و شبهات را باید ارزیابی کرد. در زمان نزول فرمود ما پانصد ششصد سال قبل اینها را در انجیل گفتیم، بیش از پانصد ششصد سال قبل در تورات این حرف‌ها را گفتیم که مسلمان‌ها روی پای خودشان ایستادند. اینکه فرمود مسلمان‌ها روی پای خودشان ایستاده‌اند، یعنی دارد قصه می‌گوید یا دارد امر می‌کند به صورت خبر؟ یعنی مسلمان! روی پای خودت بایست، ﴿فَاسْتَوِيَ عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ﴾ [۱۱] این معنی اسلام است. هر وقت چهار تا مشکلی پیش آمد آن چهار تا روسری را هم کنار می‌زنند. این دهن کجی به خود نظام است و گرنه همیشه بود این حرف‌ها. فرمود این است، این وظیفه حوزه است، این وظیفه دولت است، این وظیفه ملت است که این کارها را انجام بدهیم و عمده آن است که ما یک بُعدی یا دو بُعدی حوزه را اداره نکنیم. حوزه‌ای که یک بُعدی یا دو بُعدی باشد نه کرسی آزاداندیشی دارد نه اتمام نور مقدورش است نه «اظهاره علی الدین کله» میسورش است. اگر ما در همین تک بُعدی‌ها رشد کردیم، کسی که چهار تا حرف خلاف زد، چون آماده برای جواب نیستیم، یا تفسیق یا تکفیر! این پیش نمی‌رود. ما باید این کرسی‌های آزاداندیشی را که فرمودند باید انجام بدهید، آدم وقتی دستش خالی باشد حرف‌های دیگران را نداند، فقط حرف خودش را بداند، یا تکفیر می‌کند یا تفسیق، جلسه را ختم می‌کند؛ اما شما ببینید وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) این را در آخر توحید مرحوم صدوق هست، با همه اینها مبارزه می‌کرد، مناظره می‌کرد، با مسیحی‌ها با یهودی‌ها با ملحدان با جبری‌ها با تفویضی‌ها؛ [۱۲] یعنی حوزه باید این گونه باشد، درس‌ها باید توزیع شده باشد.

غرض این است که رسالت اصلی ما همین دو چیز است در تتمیم نور الهی و پیروز کردن اسلام بر مکاتب دیگر. قسمت ۴/صف/تسنیم

نتیجه گیری

اگر بخواهیم همه حالات و موقعیتهای مختلف وضعیت محیط را شناسائی کرده بر اساس آن تصمیم گیری نموده و اهداف و سیاستها در هر زمان را تعیین کرد . اساس سیاستها بر سه مفهوم کلی زیر ارائه میگردد .

حکمت: اینکه بر اساس عقلانیت و تفکر و اندیشه صالح و شایسته تصمیم گیری کرد

عزت: اینکه استقلال و هویت والای خود را حفظ کرد و راه نفوذ و دخالت بیگانگان را بست و به توانمندی خود تکیه کرد (ضد دیپلماسی التماسی)

مصلحت: ضرورت و الزامات زمان را درک کرد و در راستای حفظ هدف اصلی و اصول اعتقادی در صورت لزوم نرمش قهرمانه نیز وجود داشته باشد .